

میکنند و با یک کسی که سمت استادی داشت آنجا چند ساعت صحبت کردم خیلی راحت میشد درک کرد که تما نویسنده‌گان و تما هنرمندان و تما شخصیت‌های فوق العاده مملکتی اینها دوراً بین دستگاه جمع‌اند بحق و من وقتی برگشتم یک‌گزارش خطی بعرض اعلیحضرت رساندم که قربان اگر اعلیحضرت میل دارد، در آن موقع تلویزیون ثابت بود، هنرها زیبا یک‌جهش فوق العاده میکند، به این مسئله توجه کنند که آنجائی که تلویزیون هست، آنجا هنرها زیبا هست و فرهنگ مطرح است. بمناسبت قدرت حرکت تلویزیون ولی بعداً "اعلیحضرت بمن فرمودند که این دستگاه سیاسی است و توجرا اینطور فکر میکنی، ومن اینرا باید واقعاً" بگوییم که من شهامت اینکه، و این کوتاهی از شخصیت ایشان نبود و نمیشد از ایشان انتظار داشت که همه چیز را بدانند، من شهامت اینکه دوباره اصرار کنم و بگوییم که این دلیل این بیشتر آموزشی و فرهنگی است تاسیاسی، نداشتیم، چون برنامه‌های سیاسی و اخبار یک مقدار جزئی کار است ولی واقعاً من این را در خودم ندیدم، و این کمبود من بود، ولی بعداً "دریک جلسه که با قطبی داشتم در همان اوائل چون گاه بگاه ایشان را می‌دیدم، چون در جلساتی که داشتیم خیلی صمیمی باهم صحبت میکردیم، با وتوصیه کردم و گفتم اگر من بجای شما بودم اینرا زیر یک چتر شورای معلمین میبردم که باین دلیل همه میگویند که این یک سازمان آموزشی است والبته نفهمیدم نتیجه چه شد، بهرحال این ترتیب انجام نشد، ومن تلویزیون را بصورت یک سازمان آموزشی میدیدم، سازمانی که یک پایگاه ملی فوق العاده مهم میتوانست باشد از نظر آموزش عموم در جهت‌های ملی و وقتیکه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بود این سازمان خوب عمل میکرد، یعنی یک قسمت کارش رفته بود روی کارهای تاریخی و ملی. دریک جلسه که در حضور اعلیحضرت بود بعرض ایشان رساندم که قربان اگر دستور بفرمائید که تلویزیون همینطور ادامه بدهد ونه اینکه بعد از اینکه جشن تمام شد برگردد بهمان برنامه‌های سابق، فکر میکنم که کار خوبی است ولی انجام نشد و من هم تردیدند از کسانی که در آنجا کار میکردند مسائل خودشان را داشتند و دلیل ندارد که این دیدی را که من حالا دارم، آنها هم میداشتند، بنظر من درست است، ولی دلیل ندارد که آنها هم فکر میکردند که این درست است. شاید اگر دریک جلسه دور هم می‌نشستیم و صحبت میکردیم روشتر میشد که کدام دید درست است.

سؤال: از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله خاطره زیادی دارید مثل اینکه قسمت زیاد فعالیت مربوط بوزارت فرهنگ وهنر میشد.

آقای پهلوی: بله من از آن خاطرات زیاد دارم ولی میخواستم اینها را زیر یک نظم در بیا ورم یعنی من حالا راجع به شورای عالی فرهنگ وهنر با شما صحبت کردم، بعد

اداره کل حفاظت آثار باستانی بوجود آمد که خیلی مهم بود ، فرهنگستان بوجود آمد که خیلی مهم بود پس این سازمانها فی که درکنار وزیرکار میکردند و نه زیر نظر وزیر ، یعنی در خود اداره کل آثار باستانی سی نفر از شخصیت‌ها بودند از تجارت بودند یعنی یک سازمان مردمی بود و خودش هم مستقل بود و کار راهی فوق العاده شایسته کرد ، اعتباری که آن سازمان گرفت برای پیشبرد حفاظت آثار باستانی و تعمیراتی که میشد که واقعا "در هیچ کشوری این شکلی عمل نمیشد ، این ، کار آن سازمان بود ، در واقع اینرا من جدا کردم که جنبه مردمی داشته باشد و در واقع کار حفاظت آثار باستانی وزیرخاکی را بعده مردم بگذارم و این فوق العاده اساسی بود یعنی همان چیزی بود که اعلیحضرت میگفتند یعنی کار مردم را بمردم بگذارید ، من آنرا عینا " اجراء کردم .

سؤال : چطور مردم انجام میدادند .

آقای پهلوی : مثلا" فرض کنید که اولا" این گروه که آمدند و مستقل عمل میکردند و متخصص هم داشتند ، اینها خودشان برنامه ریزی میکردند ، البته من هم آنرا بودم ولی رئیس جلسه نبودم ، آنجا می‌نشستم و کار میکردم و طبیعتا" چون وزیر بودم حرف مرا هم گوش میکردند ولی در واقع سازمان خودش جلساتش را تشکیل میدادوگاهی از اوقات من به سازمان می‌آمد و می‌دیدم که چه میگذرد ، ولی درکنارش یک سازمان مهم دیگری بوجود آمد بنام سازمان روستائی حفاظت از آثار باستانی که فوق العاده اساسی بود و آنجایی بود که ما در هر روستائی یکنفر را به شورای روستا میگفتم معرفی کند بعنوان فردی که مسئول حفاظت زمین‌ها است که کسی حفر نکند . چون در زمینه حفریات قاچاقی آن موقع بیدادمیکردند و ما هم با این نتیجه رسیدیم که از راه سازمانهای نظامی و شهربانی و غیره و دزبان نمیتوان از اینکار جلوگیری کرد و باید هلیکوپتر داشت و سازمان وسیعی داشت که دولت‌هم پول‌بما نمیداد برای اینکار و کارهای دیگری داشت ، وما فکر میکردیم وقتیکه ما مسئولیت را بمیردم بدھیم آنها خودشان راحت هر کس را که کلتگ بزند میگیرند و بعد یک جلسه یعنی سمینار آموزش تشکیل دادیم بمدت یک هفته یا ده روز و دوهزار نفر از روستاهای آمدند و تازه این اولین حرکت ما بود و ما اینها را آموزش دادیم که چه کارهایی را باید بکنند و جهات ملی آن چه هست و آخرین جلسه که تمام شد در حضور علیا حضرت بود وایشان جلسه پایانی را افتتاح کردند ، و در آنجا اشخاص رفته و حرف زدند و برنامه‌ها یشان را گفتند ، فوق العاده کار ارزنده بود از نظر ایران جدیدی که ما داشتیم رویش فکر میکردیم . اصلا" کار صحیح همین بود و مبارزه با قاچاق از طریق پلیس درست نیست چون مردم آنقدر علاقمند بودند و خصوصا" روستائی‌ها

درایران ، چون میدانید روستایی‌ها در ایران نسبت به خارجی‌ها و کسانی که از تهران می‌رفتند با شک و تردید نگاه می‌کردند و طبیعتاً هر خارجی که می‌آمد اینها مواطن او بودند و این کار بسیار خوبی بود . این مطلبی بود که می‌خواستم بگویم چگونه آن سازمان حفاظت‌آثار باستانی و سازمان روستایی آن بوجود آمد که کار ارزنده می‌کردند .

سوال : راجع به خارج کردن اشیاء که ارزش تاریخی داشتند از مملکت . یک زمانی مشکلاتی بود .

آقای پهلوی : البته آن کار معاونت باستان شناسی بود که سازمان خاصی بوجود آورد و بود با یک دفتر خاص در گمرکها و در سرحدات که چگونه می‌شود مراقبت‌کرد که در عین اینکه جهانگردی در ایران زیاد بود و اغلب این اشیاء را می‌خریدند و نباشند مزاحم آنها شد تا دلسرد نشوند ، در عین حال باید توجه می‌کردیم که اشیاء اساسی خارج نشود . خاطرم هست که می‌گفتند یک زبانی یکی از سنگهای را که مربوط به سر یکی از گاوها بوده که در تخت جمشید است ، آنرا گذاشته در اتومبیلش و دارد می‌برد ، جلوی اورا ژاندارم گرفت و آنرا برگرداندند . مسائلی از این قبیل بود .

سوال : افراد متخصص خارجی که بعضی‌ها خیلی سرشناس بودند گفته می‌شود که بعضی از اشیاء را خارج کردند شما چیزی در این زمینه بخاطر دارید .

آقای پهلوی : در آن دورانی که ما کار می‌کردیم ، من چیز درستی بنظرم نمیرسد جزو اینکه خانمی بود خارجی که همسر یک دکتری بود وحالا چون گذشته ذکری از اونمیکنم که می‌گفتند یک مقداری از اشیاء گلی را برده است در بلژیک و آنجا فارغ‌تحقیق می‌کرد و ماه مراقب بودیم که حتی موضوع بدادگاه رفت در بلژیک ، و یک مسئله که در این زمینه می‌خواهم بگویم که فوق العاده مهم است و یکی از افتخارات نسبتاً " کوچک " ماهست ، این بود که چون ما در گیر بودیم با قاچاق اشیاء و ما اجتماعات باستان شناسی داشتیم و در یونسکو مسئله باستان شناسی مطرح بود ، در یکی از جلسات بین‌المللی که داشتیم و مربوط می‌شد به بنیاد هنرهای آسیائی آن چیزی که که بوجود آورد ، در آنجا یک پیشنهادی ما کردیم که بطورکلی ، چون اساسش در آنجا پایه گزاری شد براینکه دولتها قبول نکنند که قاچاق را از هیچ جا قبول نکنند و چیزی را که دولتها خریداری می‌کنند از هر کسی با مدرکی باشد رسمی .

سوال : این مصوبه بعدی یونسکو از آن پیشنهاد آمد .

آقای پهلوی : بله و آنوقت بمناسبت نگهبان رفت و در یونسکو مسئله را پیشنهاد کرد . و یونسکو اینرا تصویب کرد ، از جمله کشورهایی که قبول کردند امریکا بود و مایل خوشحال شدیم . تعداد این دولتها زیاد بود شاید ۴ یا پنج کشور قبول نکردند که اینکار را انجام بدھند . (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳

برای اینکه صحبتها یمان مفتوح نشود ، برگردیم روی یک نظر که من علاقمند هستم که در درجه اول درباره سازمانهای مهمی که در پهلوی وزیر کار کرد و نه زیردست وزیر ، صحبت کنم و بعدا " اگر فرستی بود برویم روی وقاریع مهم مثل بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت ، مثل جشن تاجگذاری ، مثل جشن ۲۵۰۰ ساله ، جشن ۵۰ سال سلطنت پهلوی و جشن صد ساله تولد رضا شاه کبیر . خاطراتی در این باره دارم . چون قبلا" راجع به شورای عالی فرهنگ و هنر صحبت کردیم ، یکی از سازمانهای دیگری که خیلی مهم بود و شورای آن بمناسبت دوام پادشاه در مملکت ، ریاست عالیه اش با پادشاه بود ، شاهنشاه بود ، سازمان حفاظت آثار باستانی بود ، آنهم با بهره گیری از شرکت نمايندگان صاحب فن و همچنین با زرگانان و سایر کسانی که در این زمینه میتوانستند علاقمند باشند ، این شوری بوجود آمد و منهم در آن شوری شرکت میکردم ، چون قبلا" درباره آن صحبت کردم فکر میکنم که بحث دیگری درباره آن لازم نباشد جز گفتن اینکه این سازمان موفق شد ، ارتباطی برقرار کند با ایتالیا و ما چندین متخصص ایتالیائی داشتیم در زمینه تربیت عوامل ایرانی برای تعمیر آثار باستانی ، فکر میکنم در زمانی ما در تخت جمشید ما دوو یا سه نفر متخصص داشتیم که تمام آن ستونها را دوباره سنگهایش را جدا میکردند و باز سر هم میگذاشتند واقعا" کارهای اصولی میکردند . اطلاع دارید که یک مقداری از این سنگها را در زمانهای دور برداشت برای ساختمان بناءهای دیگرواینها این سنگ هارا پیدا میکردند و بر میگردانند و نصب میکردند ، خیلی کار اساسی همچنین در اصفهان تعمیر آثار باستانی و تعمیر نقاشی ها فوق العاده مهم بود ، خاطرم هست که یکی از کارهای خیلی اساسی آنها این بود که تابلوهای نقاشی که بدیوار هست بصورت fresque اینها را تعمیر کنند در محل . اینها پیدا کرده بودند که زیر این نقاشی که بچشم دیده میشود ، زیرش یک نقاشی دیگری هست که نقاشی خوب در آن پوشش زیری است و اینها میخواستند که روئی را از آن زیری جدا کنند ، تصور میکنید که کار خیلی مشکلی است و اینها میخواستند که اینرا پیدا کنند و بعد بچسبانند روی یک لایه پارچه دیگر و با تکنیک هائی که خودشان داشتند این دونقاشی را از هم جدا کنند . کار فوق العاده اساسی بود . یکی از اینها در موزه ایران باستان کار میکرد و به آنجا سر زدم و دیدم که واقعا" چقدر کار اساسی میکنند ، کارهای قدیمی را قشتگ تعمیر میکردند و کارهای روی

گچ را خوب تعمیر میکردند و بموازات اینها عوامل ایرانی تربیت میشدند، متخصصین فوق العاده خوب، البته همانطور که در ابتدا گفتم اینکارها از کارهایی بودکه طولانی مدت بود، یعنی واقعاً "فکر بکنید که اگر آن سبک ادامه پیدا میکرد ما حالا سی، چهل نفر متخصص داشتیم در ایران که کار میکردند". اما الان درچشم پایگاهی هست واقعاً "اطلاع ندارم" . بطورکلی آن سازمان توانست مستقیماً "با سازمان برنامه تماس بگیرد و اعتبارات جدید بگیرد و میتوانست شخصیت‌هارا تجهیز کند، مستقیماً" با نخست وزیر تماس میگرفت، با وزیر دارائی و عوامل دیگر همینطور، چون شخصیت‌های مهم کشور بودند که در تماس بودند با سایر شخصیت‌ها و چون مطلب یک مطلب صرفاً "هنر نبود و یک مطلب ملی بود" ، بخصوص اینرا تکرار میکنم که صرف هنر نبود که جامعه ایرانی نمیدانست که چرا پول خرج آن بکند، و یک مسئله ملی بود، توانست مقدار زیادی اعتبار بگیرد و تمام بناهای در دسترس تاریخی زیر تعمیر بودند بطوریکه برای جهانگردان هم تعجب‌آور بود. گاهی از اوقات بعضی از شخصیت‌هارا که من میدیدم آنها ذکر میکردند . بازهم در آن شو رای حفاظت‌آثار باستانی کسانی بودند که خرده میگرفتند که سازمان بقدرت کافی کار نمیکند چون مثلاً" فرض کنید که فلان کار را نسرا در یک شهری هست که از یک شهر سی کیلومتر فاصله دارد و از شهر دیگر ۵۰ کیلومتر و هیچکس هم دیگر آنچنانمیرفت چون کار را نسرا بود، مثلاً" آنها میگفتند که این کار را نسرا مخروبه است و به آن نمیرسند . البته این کمبودها بود ولی ما هم توانایی اینکه با ینطور به سیاهای تاریخی بررسیم نداشتیم .

سوءال : این سازمان در کادر تشکیلاتی وزارت فرهنگ و هنر بود.

آقای پهله‌بد : بله این سازمان بهلوی وزیر کار میکرد نه زیرنظر وزیرچون خودشان مستقل بودند.

سوال : یعنی مستقیم از سازمان برنامه بودجه میگرفتند یا در چهار چوب بودجه وزارت فرهنگ و هنر

آقای پهلوی : در چهار چوب بودجه ما ولی چون مستقل بود ، خود رئیس مربوط که یک موقعی آق اولی رئیس آن بود ، و یک شخصیت فوق العاده علاقمندی بود، او میتوانست مستقیماً "تماس بگیرد و سپش هم بالا بود" عصا هم داشت و میرفت و با احترام او آنها هم کمک میکردند و ما از این نوع کمکها زیاد گرفتیم که توانستیم حرکت را بوجود بیاوریم ، ولی قبول کنید که اول که هنرهای زیبا بودیم و بعداً "هم که فرهنگ

شديم ، کسی درست مارا قبول نداشت مثل يك سازمان فرهنگي ، اين بود که مارا هميشه با ديد موسيقى و رقص ميديدند ، اين روحیه و اين اثر رواتی که روی بودجه همتا ثير ميگذاشت در بين مردم هم بود . اما چون مسئله بودجه مطرح شد ميخواهم اينجا اين مسئله را ذكر بکنم که با اينکه اين روی اين عامل بود قبول کنيد بقدري مجلس شوراي ملي و مجلس سنای در زمينه بودجه هاتوافق و همکاری بنشان ميداند و تحسين و تمجید ميکرند که همکاران من بمن ميگفتنند که چرا نميآيد ، بنشينيد و بهبئتيid که در كميسيون بودجه چطور صحبت ميکنند . اينقدر اصرار كردن يکروز من رفتم باور کنيد که جوابگوی تمام کمبودها هم بود ، مرجع فوق العاده است ، و گاهي اوقات بدولت ايراد ميگرفتند که چرا بودجه مارا محدود ميکند ،

سؤال : راجع به سازمانهای ديگري که درکنار وزارت فرهنگ و هنر بود ميفرموديد .

آقای پهليبد : سازمان ديگري که بوجود آمد و فوق العاده مهم بود ، سازمان فرهنگستان بود ، سابقه فرهنگستان را ميدانيد و خدماتش را در دوران رضا شاه ميدانيد ، مقاومت مردم را ميدانيد ، مردم يعني فرهنگيان زمان ، واستقبالی که جوانان از آن فرهنگستان كردند ميدانيد ، تحولی را که آن فرهنگستان در زبان فارسي بوجود آورد ميدانيد و ميدانيد چه مقدار لغاتي مثل شهربانی ، شهرستان ، استاندار و چه مقدار واژه هاي جديد وارد زبان فارسي شد . فرهنگستان واقعاً خيلي خدمت كرد ، من خاطرم هست که در آن دوران ، دانشجوی دانشکده فني بودم در رشته راه و ساختمان و آن موقع اين واژه هارا می آوردن و نصب ميکردن همان موقع ما ميدانستيم که يکعده مخالفاند ، ولی ماجوانها موافق بوديم و ميدانستيم که اين درست است و روح ملي در آن هست و در ته دل ناراحت مي شدیم که چرا ايراد می گرفتند ولی عواملی که ايراد ميگرفتند ، پشت سر رضا شاه ، عوامل مهم فرهنگی ، دکتر صديق و شايد تقى زاده و افرادي نظير آنها بودند که من نمى خواهم به آنها ايرادي بگيريم ولی روی يك نوع زبان فارسي اينها بزرگ شده بودند و فرهنگشان را از يك جائي گرفته بودند که طبيعتاً اينطور فکر ميکردن و مقاوم بودند دربرابر تغييرات ، اين عوامل بودتا اينکه فرهنگستان تعطيل شد . بعضاً " كه رضا شاه رفتند دکتر خانلري که مرد فوق العاده شايسته فرهنگي است کوشش کرد که برای مدت کوتاهی فرهنگستان بوجود بيايد ولی نميدانم چرا بعداز تاسيس مجدداً " خاموش شد و متوقف شد . خوب شايد هم دوران محمدرضا شاه دوران فوق العاده پر تلاطمی بود ، شما وقتیکه بخاطر ميا وريد از سال ۱۳۲۰ شمسی چه وقایعی اتفاق افتاد ، اشغال مملکت ، دولت های مختلف که يکی بعداز ديگري ميرفت ، بطوریکه يك وزير هيچگاه سرکارش نبود که بداند فرهنگستان هست یا نيست ، خانلري اگر وزير بود ميتوانست بوجود بياورد ،

اگرا و میرفت شخص دیگر اینقدر علاقه نداشت و متوقف میشد . "واقعا" بازهم تکرار میکنم که بنظر من میآید که در تمام سازمانهای فرهنگی میباشیستی یکنون دوام در کارشان باشد ، چون کارهای فرهنگی علاقه میخواهد ، عشق میخواهد، سد را اگر شما بودجه اش را بدھید ظرف دو سال تمام میشود ولی در کار فرهنگستان^۱ تاکسی ایمان و علاقه نداشته باشد ، این برایش بودجه نمیآید ، عواملش تشویق نمیشود و دو بنابراین اگر وضع ثابتی نبود ، از بین میروند . چیزی که مسئله بوجود آمدند فرهنگستان را بحرانی میکرد ، این حقیقت بود که هر روز صدتاً یا دویست تا من واقعاً "تعداش را نمیدانم ، متخصصین میدانند" ، واژه های خارجی لاقل وارد آموزشگاههای عالی میشد از راه علم ، مرتب و بعدهم وارد افکار عمومی و داشت کلی مردم میشد . مثلاً وقتی که ساتلات آمد آنجا بلافاصله میباشیستی یک فکری میشد ، آنوقت رادیو - تلویزیون خودش یک سازمانی بوجود آورد که مردم هم قبول کردند و نشان میدهد که چقدر لازم بود که رادیو و تلویزیون همکار بود لاقل با فرهنگستان ، چون یک برخوردي که بوجود آمد این بود که در واقع رادیو - تلویزیون شورای فرهنگی خودش را بوجود آورد ، فرهنگستان خودش را درست کرد و آنها چون مستقل بودند با فرهنگستان طبیعتاً "مخالفت داشتند .

سوآل : یعنی آنها درمورد واژه ها بطور مستقل عمل میکردند .

آقای پهلوی : در حدود خودشان مستقل بودند ، یعنی درحالی که وزارت کشور که آموزگار وزیر آن بود با فرهنگستان همکاری میکرد ، وقتی کار میکرد عوامل آنها را میخواست و با نظر فرهنگستان لغات مربوط به شهرها را درنظر میگرفت و اسامی جدید برای شهرستانها درنظر میگرفت ، در حالی که ارتش چون وسائل فوق العاده وسیعی داشتند و توانایی فوق العاده داشتند میدانیدارش در سه ، چهار رسال آخر در زمینه جمع آوری واژه ها لاقل بگوئیم فوق العاده وسیع عمل میکردند و این روی علاقه بود که شخص اعلیحضرت داشتند و بعدهم عواملی که در ارتش بودند احساس میکردند که حرکت تمدن ایران سریعتر از سرعت حرکت ماها است در خارج از ارتش کوشش میکردند که اینهارا جمع آوری بکنند ، و اینها هم با فرهنگستان همکاری میکردند و فرهنگستان طرح میداد و آنها اجراء میکردند ، ولی تلویزیون خودش برای خودش یک گروه کوچکی داشتند که من نمیخواهم اصلاً بگوییم واژه هایی که درست کردند بی سلیقه بود ، اصلاً این مطلب نیست و خیلی هم قشنگ بود ولی تصور اینکه در یک مملکتی یک سازمان رسمی بود که این موضوع بر عهده اش بود ، آنوقت سازمان دیگری خودش عمل میکرد ، این نشانه لاقل عدم تماس دائم یا عدم همکاری دائم بود که در آن موقع موجود بود و این جای تاشف بود .

سوهال : تلویزیون از نظر تماسی که با مردم داشت واژه های آنها طبیعتا "پخش میشد .

آقای پهلوی : بله طبیعتا " پخش میشد و ماهم نمیتوانستیم جلویش را بگیریم چون ما سیستم بوجود آوردهیم در فرهنگستان برآسas همان وضعی که در زمان رضا شاه موجو د بود ، یعنی یک گروهی بودند که تقسیم می شدند به قسمت های مختلف ، مثل تهییه دستور زبان فارسی ، دستور کامل که یکی از کارهای مهم آنها بودکه شروع کردند ولی بجایی نرسید و بعد هم خود واژه ها قسمت های مختلفی داشت و فوق العاده وسیع عمل میکرد و دستگاه خوبی شد و بعد آن کمیته فرهنگستان که واژه هارا تصویب میکرد و ضمنا " هم فوق العاده مشکل تصویب میکرد برای خاطر یک جریان فکری دیگری که بعدا " شرح خواهم داد تازه آن میرسید بعرض اعلیحضرت و باید ایشان تصویب میکردند آنجا هم ما اشکال داشتیم .

سوهال : یعنی هر کلمه بعرض میرسید

آقای پهلوی : بله ، هر کلمه ، در زمان رضا شاه فرهنگستان که واژه هارا تصویب میکرد بعرض رضا شاه میرسید تصویب میشد ابلاغ میکردند وکی جرأت داشت اجراء نکند حتی اشخاصی بودند که ایراد میگرفتند که آقا این کلمه که خیلی خوب بود ، پس چرا حالا مثلما " این کلمه بجا یش تصویب شده ، بطور مثال میگفتند که مردم به واژه پلیس عادت کرده اند ، حالا چرا شهربانی باشد یا حاکم که خوب است ، چرا واژه استاندار انتخاب شده ولی عملا " کی جرأت داشت ، چون دوران ، دوران دیگری بود و دستگاهها کوچکتر بود و افکار عامه را بیشتر میشد هدایت کرد . دوران محمدرضا شاه دوران ترکیدن افکار بود در واقع ، یکدفعه همه چیز منبسط شد و هر کس حرف خودش را میزد ، هیچ دستگاهی آن چنان قوی نبود ، و این درست برخلاف آنچه که الان شایع است ، اشکال ما این بود که نمیتوانستیم اداره کنیم ، اینهمه فکرها و حرفهایی که زده میشوند ، نمیشد در چهار چوب یک جریان خاص آورد . در آن موقع شاید می باشیم یک طور دیگری عمل میکردیم که میشد ، اینهمه آزادیهایی که مردم داشتند ، میشد داده بشود و در عین حال هم میتوانیم کارهای اساسی خودمان را انجام بدیم . مثلا " در همین زمینه فرهنگستان دو زمینه فکری بود یک جریان فکری این بود که در خود وزارت فرهنگ و هنر و در فرهنگستان هم اشخاصی بودند ، مثلا " صفا فکر میکرد که این لغت را چرا عوض کنیم ، این لغت که حالا عربی بوده و خیلی هم به ذهن درست نمی نشیند ولی حالا همه عادت کرده اند ، ولی مثلا " مقدم که در فرهنگستان بود میگفت آقا این واژه فارسی دارد و خیلی هم تلفظش راحت است ، منتهی مدت ها است مصطلح نیست ، اینترا

برگردا نیدم . این اختلاف عقیده ها بود و این ذنوغ فکر در سطح تهران بود و در سطح شهرستانها بود ، روستا ها را کاری ندارم ، ذنوغ فکر خاص ، یک گروهی که تقریباً "اکثریت هم با آنها بود ولی متخصص نبودند در سطح شهر ، اینها ممکن بودند به واژه هایی که موجود هست و میگفتند هرچه هست در محدوده همین درستش کنیم دشتنی از این جمله بود ، دشتنی نویسنده فوق العاده و مبتکر بود .

سؤال : یعنی مخالف نواوری و خلق واژه های جدید بود .

آقای پهلوی : بله میگفت و بالاخره هم یک اقدام اساسی دشتنی در این زمینه کرد ، و من برایش همیشه احترام قائل بودم و دشتنی واقعاً شخصیت فوق العاده بود ، بسا تأسف آنطور که باید اورانشناختند یعنوان یک مرد مبتکر واورا از راه نوشته هایش در زمینه سعدی و فردوسی که فوق العاده ارزشمند است ارزیابی کردند ، نه یعنوان یک مرد سیاسی فوق العاده مُدّبر ، این شخص یکی از کسانی بود که فکر میکرد که همین که هست نگاه بداریم ، زبان سعدی زبان فردوسی و اگر ما بخواهیم خیلی اینها را جدا کنیم یک موقعی دیگر اینها را دیگر نمیتوانیم درک بکنیم . این مطلب قانع کننده است اما از دید دیگر که میرفت روی روستاها و از آنجا واژه های اصیل فارسی گیر میآوردند ، روی کتابهایی که در گذشته نوشته شده است و واژه هایی در آنها بود که قبل از اسلام بود و بعدها از بین رفته ، آنها هم سادگی و اختلاف معنایش با آن واژه های موجود مطرح بود ، ومن میدانستم که ایجاد فرهنگستان و پیشبرد کارش آسان نیست و باید یک طوری بین این دوگروه یک تفاهمی ایجاد کرد ، آن موقع من دونفر را می شناختم که میتوانستند رئیس فرهنگستان بشوند یکی دکتر خانلری بود که قبل رئیس فرهنگستان بود و اگر او رئیس فرهنگستان شده بود هیچ مخالفتی بوجود نمیآمد ، حتماً هم فرهنگستان کارهای جدید میکرد و راحت پیش میرفت و بهبود هم در کار بوجود میآمد ، من دارم میگویم که خودم مسئول کارهست اما در عین حال آن گروه دیگر هم حرفهایی میزدند که من نمیتوانستم از آن بگذرم ، در نتیجه دکتر کیا را انتخاب کردم که بین این دوگروه بود ، او شخص متعادلی است . من دیدم که هم حرف اینها را وهم حرف آنها را میفهمد ، دیدم اگر یک چنین کسی اینجا باشد وکسانی مثل خانلری آنجا شرکت بکنند ، یک نتیجه بهتری میگیریم و یک حداقلی قابل قبول از آنجه که در گذشته بوده وارد کار میشود و در زبان موجود هم فرق زیادی نمیکند ، چون اساس تلاش ما در واقع در این مورد نبود ، کار اساسی فرهنگستان در برابر هجوم واژه های خارجی بود ، آن اساس کار بود و با تأسف با آنکه فرهنگستان تشکیلات وسیع پیدا کرد ، وکار اصولی میکرد واقعاً فوق العاده تحقیق و بررسی میکرد و بحث های اساسی برای یک واژه میشد اما کار فوق العاده ،

تا آن موقعی که ما آمدیم ، پیش نبرد چون چند سری واژه تهیه شد که وقتیک
فرستادم حضور اعلیحضرت ، متوجه شدم که این عوامل و بخصوص عواملی که متنگی بودند
به فرهنگ اسلامی اینها ذهن اعلیحضرت را آماده کردند برای اینکه اعلیحضرت
امضاء و توشیح نکنند ، بفکر اینکه مخالفت در مملکت زیاد است ، نخواستند جهتی
بگیرند که جهتی باشد که یکعده مخالف آن هستند.

سؤال : این چطور بود که اعلیحضرت این همه توجه داشتند به معرفی واژه های
جدید که تک تک راخودشان تصویب میکردند.

آقای پهلوی : اعلیحضرت متنگی بودند ، اولاً" اینرا ما روی برداشت گذشته کرده بودیم
که کار کرده بودیم و تجربه خوب از زمان رضا شاه گرفته بودیم ، و طبیعتاً" اینکه
ما حضور اعلیحضرت میبردیم نه از نقطه نظر سلیقه ایشان بود ، چون ما فکر میکردیم
که اعلیحضرت متنگی هستند به دانش کسانی که تعیین کرده اند و راخودشان که واژه
ایجاد نمیکنند ، چون ایشان یک دید دیگر هم داشتند ، و آن مسئله ارتش بود ، در مرور
واژه میگفتند که چرا اینرا عوض کنیم ، چون آن واژه در زمینه هوا پیمائی بکار
میرفت و فکر میکردند که اگر آنرا عوض کنیم در زمینه پروازها ممکن است باشکال
بربخوریم و یک چنین دیدی در ایشان بوجود آمد یکدفعه که ما کوشش میکردیم جوابی
برا یش گیر بیاوریم . ولی اصولاً" توصیه ایشان از این نظر واجب بود که قدرت میداد
به تصمیمات وهمه سازمانهارا و ادار میکرد که اینرا اصلاح کنندولی چون در حوال و حوش
اعلیحضرت این فکر بوجود آمده بود که این فرهنگستان جامع تمام افکار عمومی
نیست و افکار عمومی اسلامی در واقع مخالف این هست ؟ گفتم طباطبایی داشتیم آنجا
که مخالف بود صدیق که خودش در فرهنگستان بود اغلب مبارزه میکرد و همچنین خسود
خانلری که در فرهنگستان بود دلچرکی بن بود والبته یک فرهنگستان دیگری هم می
بوجود آوردیم به اسم فرهنگستان ادب و هنر که خانلری رئیس آن فرهنگستان شد ولی
بنظر من چون دلش در این فرهنگستان زبان بود ، آن فرهنگستان کار فوق العاده
نکرد و در واقع چون اصولاً" دلچرکی بن شده بود و اگر ، حالا که البته گذشته است ،
من ضمن تشویق از دکتر کیا و همکارانش که خیلی رحمت کشیدند ، اگر دوباره می
خواستم فرهنگستان تشکیل بدهم خانلری را میآوردم . چون فکر میکردم که خانلری
اگر رئیس فرهنگستان میشد سنس بیشتر بود و اگر عوامل جدیدی که اطلاعاتی در باره
واژه های قبل از اسلام داشتند ، که خود خانلری هم داشت ، وارد فرهنگستان میشد
میتوانست تعديل ایجاد کند در روحیه خانلری و بیشتر کار پیشرفت میکرد و من کمتر
مشکل داشتم منتهی چون این نشد ، و اگر من کیا را انتخاب کردم ، برای این بود
که من کیا را می شناختم و بروحیه اش آشنا بودم و خانلری را بعدها بروحیه اش

آشنا شدم که نمیشد و نتوانستم عقده را از دلش خارج کنم و الا میتوانست رئیس فرهنگستان خوبی باشد برای زبان؛ اگر تعديلی میشد با افرادی مثل خودکیا مثل بیرون مثل مقدم و نوابی، اینها کسانی بودند که اطلاعاتشان در باره واژه‌های قبل از اسلام زیاد بود. باین ترتیب فرهنگستان ادب و هنر بوجود آمد، فرهنگستان زبان بوجود آمد، یکی از کارهای فوق العاده اساسی که در زمینه کارهای ما بودکه با آن نرسیدیم ولی پیش‌بینی آنرا کردیم و در برنامه‌هایمان بود، این بود که می‌خواستیم زبان فارسی منطقه‌ای بوجود بیاوردیم، ما میخواستیم از افغانستان از پاکستان، در فرهنگستان نماینده بخواهیم، چون افغانها واژه‌های فارسی خیلی قشنگی را بلد هستند و از آنها استفاده هم می‌کنند و همینطور می‌خواستیم ترتیبی بوجود بیاوردیم که آنها ازما آدم بخواهند که در آینده زبان فارسی آنها در واقع زیاد دور نشود و واژه‌های علمی که می‌آید هر دو یک تصمیم بگیریم، منتهی چون افغانستان بطورکلی فارسی را رد میکرد و بطرف زبان اردو رفته بودند، نه به پیشو رفته بودند، درنتیجه بطورکلی نمیخواستند که برای خودشان فرهنگستان فارسی بوجود بیاورند، این بود کار ما در ارتباط با افغانستان.

سؤال : از سازمانهای دیگری که در جوار وزارت فرهنگ و هنر کار می‌کردند کدامیک را بخاطر دارید.

آقای پهلوی : این سه سازمان را گفتم، می‌باشی آن اوراق مربوط به سازمان در جلوی چشم می‌بود، اگر اسم آنها را می‌دیدم تمام مطلب بخاطر می‌آمد که چه کاری انجام شده است ولی الان بنظرم چیز دیگری نمیرسد.

سؤال : راجع به جشن‌های مختلف میخواستید صحبت کنید، یک مسئله در زمینه جشنها معمولاً سوال می‌شود و آن اینست که در حقیقت از چه طریقی پیشنهادیک جشن ملی می‌شد.

آقای پهلوی : یکی از بزرگترین جشنها که گرفته شد جشن بیست و پنجمین سال سلطنت شاهنشاه بود در سال ۱۳۴۵ خوب‌یادم هست که در ۱۳۲۰ به سلطنت رسیدند، موجب وجود آورندۀ آنهم من بودم، اینرا من میتوانم بگویم؛ من، همانطور که در سایر جاهای گفتم که همکارانم، فکر مال من بوده دلیلش هم علاقه بود که داشتم و چون از نزدیک شاهد کوشش‌های شاهنشاه بودم دیدم حالا ۲۵ سال گذشته یعنی یکربع قرن، ما چکار میتوانیم بکنیم، فکر کردم که ما میتوانیم دعا کنیم که خداوند این شاهنشاه را حفظ کند، گفتم من تنها که نمیروم دعاکنم پس چکار کنم که می‌ردم

بیایند ، همه اش با خودم فکر میکرم و میگفتم خوب یک جلسه چندین هزار نفره می گذاریم برای اینکه مردم دعا کنند ، پس برنا مه ریزی میخواهد ، گفتم و فکر کرم که این مسئله را بعرض برسانم و اجازه بگیرم ، بعد فکر کرم که خیلی مسخره است ، خوب اعلیحضرت که نمی گویند ، نه ، ولی من برای دل خودم دارم میکنم ، من اصلاً " چه دلیل دارد به اعلیحضرت بگویم ، روی همان اعتمادی که فکر میکرم اعلیحضرت بمن دارند ، گفتم من اینکار را میکنم ، این فکر را با همکارانم درمیان گذاشتم و همکارانم هم دقیقاً تایید کردند که فکر خوبی است و حالا باور کردنی نیست که این فکر در حدود یکماه قبل از ۲۵ شهریور بخاطر من رسید و من می خواستم یک گروهی را جمع کنم یک جایی که همه دعا کنند ولی خاطره بدی داشتم از اجتماع در سالهای قبل ، خاطرم هست یک روز ۲۸ مرداد بود که شاهنشاه روی یک مطالب سیاسی بنظرشان رسید که یک گروهی را جمع کنند و یک مطالبی را عنوان کنند ، احتمالاً در ارتباط با سیاست خارجی بود ، فکر میکنم که شاید مربوط به این انقلاب بود که الان درست خاطرم نیست ولی نحوه‌ای که این انجام شد برای جمع آوری آن عده واقعه " فوق العاده بد بود و آن را من هیچوقت فراموش نمیکنم . نزدیک فرج آباد ، در یک صحرای نزدیک فرج آباد یک چهارچوبی زده بودند ، یک برج به ارتفاع ۴ یا ۵ متر ، پله بالامیرفت ، در آن بالا میکروفون بود که اعلیحضرت تشریف آوردند آن بالا واطرافشان چند هزار نفر جمع بودند که اعلیحضرت برایشان در آن بالا صحبت کنند ، من هم رفته بودم ، اعلیحضرت خودشان در فرج آباد بودند با علیحضرت و من رفتم آنجا با افراد دیگری روی اینکه چه خبر هست و از آنجا برویم و گزارش بدھیم به اعلیحضرت ، و اعلیحضرت بعداز سخنرانی میرفتند به فرج آباد . من وقتیکه رسیدم آنجا دیدم که گروههای فوق العاده معمولی بود ، البته ناراحتم این حرف را بزنم ، چون دلم میخواست همه چیز خوب باشد ، خوب با کامیون یک عده را آورده بودند ، حالا از کجا جمع کرده بودند ! از قیافه هایشان آدمهای حسابی نبودند ، آنها را جمع کرده و آورده بودند و شاید ده هزار یا ۱۵ هزار یا بیست هزار بود ، اینها را همینطور پیاده کرده بودند و ریخته بودند دور جایگاه و با دهم گرفته بود و خاک هم شده بود و ما هم ایستاده بودیم جزء همین ها و گوش می کردیم در فاصله مثلاً در حدود سی متری اعلیحضرت ، ایشان صحبت می کردند و من متناسبانه هنوز هم یادم نیست چه گفتند چون نمی شنیدم ، با دهم می آمد و صدا را می برد و بلند گو هم یک یا دو تا بود و من یقین دارم که آن جمعیت اصلاً " نفهمیدند که اعلیحضرت چه گفتند اما البته جریان تبلیغاتی آن خوب انجام شد یعنی نماینده رادیو - تلویزیون آنجا بود و فیلم گرفتند و ما خودما هم فیلم گرفتیم و در سینماها پخش کردیم و آن مطلبی که اعلیحضرت می خواستند اجراء شد ولی جریانش خیلی بد بود سوءال : کی مسئول بود .

آقای پهلوی : واقعاً درست نمی دانم چند دستگاه با هم همکاری کرده بودند آنطوریکه من احساس می کردم خیلی عجله داشتند که این کار برای آنروز برسد ، مثل اینکه یک فکری دیر بنظر رسیده بود که می باستی اینکار در ۴۸ ساعت میشد ، یک چنین چیزی بود ، خوب من این خاطره را از آنجا داشتم و من می دانستم که کاری را که من با ایمان میخواهم بکنم نمیتواند اینطور باشد ، پس می باستی همه چیز منظم باشد . همین طوری بنظرم رسید که صد هزار نفر جمع کنیم فکر کردم که کمتر از این شایسته نیست ، یک کلام من با اعلیحضرت صحبت نکردم تا الان ، اعلیحضرت هم که فسوت شدند من هیچوقت صحبت نکردم ، اصلاً یک کلام ، برای رضای دل خودم بود ، بعد نشستیم روی طرح ریزی ، اگر بخواهیم صدهزار نفر را جمع کنیم یکجا ، از چه سازمانی میشود استفاده کرد ؟ کارگران ورزشکارها ، اصناف ، اینها چیزهایی بود که جلوی چشم میآمد ، روسای قسمتهای وقت ، رئیس شهربانی بود ، شهردار بودو بعد از سازمانهای کارگری وزیر کارنبود ، یک شخص دیگری بود که آنجا آمد و نماینده وزیر کار بود ، همچنین نماینده اصناف ، با آنها صحبت کردم و گفتم یک چنین تصمیمی دارم ، شما چه فکر میکنید ، همه گفتند خیلی خوب است ، گفتم اگر فکر میکنید خوب است ، من خیال دارم از حالت هر هفته یک برشور پیشرفت کار چاپ کنم و بگویم که هدفمان چه هست و چکار میخواهیم بکنیم تعدادی هم بشما میدهم شما هم بدھید بدست کسانی که بعداً میخواهند بیایند آنجا که آنها بدانند اصلاً که مطلب چه هست و چرا دارند میایند . بعد از آنها خواهش کردم و گفتم چون لازم است من خودم هم یک توضیحاتی بدهم ، آقای رئیس اصناف ! شما تمام کسانی را که در شهر هستند و هر کدام رئیس صنف خودشان هستند اینها را جمع کنید و صحبت کنید ، همینطور روسای کارگاههای مختلف را همینطور سه ، چهار جلسه پنجاه تا صد نفری خودم با اینها صحبت کردم و آنجا بنظرم رسید که این دعا در نصف شب خوب است ، اینهم تمام باز فکر خودم بود البته ، حالا تصور کنید ! واقعاً گاهی اوقات فقط ایمان کار را پیش می برد . صدهزار نفر را جمع کردن در نصف شب برای دعا کردن چقدر مشکل است ،

سؤال محل آنرا کجا درنظر گرفته بودید .

آقای پهلوی : اینرا هم ذکر میکنم ، بعد به اینها گفتم که ما در ادبیات خودمان داریم که دعای نیم شب پیرزن ، چرا ؟ برای خاطر اینکه برد دعا بیشتر است اگر شما فکر میکنید که شاهنشاه ما شایسته دعا هستند این باید نصف شب باشند همه گفتند که بله ، همه قبول می کردند ، شاید توی دلشان همه فکر می کردند و رئیس شهربانی خیلی : که اعلیحضرت بمن گفته اند این کار را بکن ؟ نمی دانستند

که اصلاً "اعلیحضرت خبرنده" . بعد این از آن خاطرات واقعاً "شیرین است و من خیلی خوشوقتم با تاسف که فیلمی که شایسته آن باشد نگرفتیم ، با این ترتیب این جلسات تشکیل می شد و ما فکر کردیم که کجا این اجتماع تشکیل بشود . من تصورم این بود که اگر توی دشت باشد ، این در نصف شب باید همیگر را به بینند ، باز هم این فکر من بود ، اگر چنانچه توی دشت باشد هر کس پشت سر طرفش را می بیند ، جلوه ندارد و شوقی بوجود نمی آورد . پس باید توی دره برویم ، یکجایی که دره دارد . رفتیم اطراف و نک دره را پیدا کردیم پراز سنگلاخ ، رفتیم و گفتیم که اینجا باید باشد ولی خوب سنگلاخ بود من آنجارا پسندیدم ، سرشگر اویسی آن موقع فکر میکنم رئیس زاندارمی بود ، ازا و خواستم که ترتیبی بدهد که این سنگ‌ها جمع شود ، بعضاً "مطابق طرح ، این صد هزار نفرمی باستی در یک چهارچوبهای قرار می‌گرفتند ، هر دویست نفر در یکجا مثل یک گروهان و خیابان بندی میشود و احتیاج داشتیم که یک افسر آنجا باشد برای نظم ، من از اویسی خواهش کردم که ممکن است کمک کند بما ، ما یک چنین کاری را در پیش داریم ، این سنگ‌ها باید جمع بشود و بعد نقشه این چهار چوب که تهیه کردیم میخواهیم شما یکنفر افسر بدهید . الان که بشما میگویم این فکر بخارم میرسد ، تردید ندارم که او بعرض اعلیحضرت رسانده بود ، چرا ؟ چون عوامل ارتشی بدون اجازه اعلیحضرت آب نمی خوردند . پس از آن موقع اعلیحضرت در جریان قرار گرفتند ، منتهی یک کلام بمن نگفتند ، چون من چیزی بعرضشان نرساندم ، ایشان هم چیزی بمن نگفتند . باور کنید که الان این فکر بخارم رسید که ا وحتماً "عرض رسانده است ، چون بدون اجازه اعلیحضرت آب نمی خوردند . برای جمع کردن صد هزار نفر فکر کردیم عوامش هست ولی اینها چگونه آنجا باید بیایند ، اتوبوس‌رانی شهرداری ، شهردار که حالا اسمش یادم رفته خیلی آدم همراهی بود ، آنها هم همکاری کردند و طرح حرکت این گروهها را نشستیم و ریختیم که یک شوفر اتوبوس باید ساعت ۴ صبح بلند بشود ، کجا باید بروند که ام کارخانه عواملشان را جمع میکنند و وزشکارها کجا جمع می‌شوند ، واقعاً "یک طرح کاملاً" مثل نظامی ریخته شد برای اینکه چگونه اینها جمع بشوند این کار را من نکردم ، اینکار را آن روسای مسئول کردند و خیلی هم خوب انجام دادند و من فقط نگران بودم که آیا اینکار درست انجام میشود یانه ، من نگران آن وضع محل بودم که حالا در آنجا که جمع شدند چه بگوییم ، یکی این ، و یکی هم این که این ها از ظهر آنجا هستند ، آب میخواهند ، شام میخواهند و ما چطور به صد هزار نفر غذا بدهیم . آنجا که مثل اینجا که شما می‌بینید ، دستگاههای موجود نیستند که کیترینگ (catering) بکنند بقول اینها ، ما خودمان تمام این کارهارا می‌کردیم ، حتی بدست یک رستوران نمی‌توانستیم بدهیم . چون اطمینان نمی‌کردیم که اینها غذائی که میدهند خوب باشد ، ممکن بود خراب باشد ، آن وقت چه میشد ، حالا

مسئولیت هم تمام بگردن من بود و هیچکس دیگر مسئول نبود ، بعد یکی از کارهایی که برای من مسئله شده بود این بود که یک تاج می خواستیم ببریم بالای یک ستون چهارده متري ، جراحتاً نبود در شرایط آن موقع ، بعدها البته این همه ساختمان شد ولی آن موقع جراحتاً نبود که ما این تاج را ببریم و بالای برج بگذاریم و ما مدت‌ها معطل بودیم که چه بکنیم ، تاج هم ساخته شده بود ، ستون‌هم کار گذاشته شده بود ولی بالاخره بیک مقاطعه کار ما با بایان ، گفتیم که برای ماخوب کار می‌کرد ، رفت و اینکار را یک طوری انجام داد . ما با این ترتیب مرتب آن گزارش‌هارا چاپ می‌کردیم که افراد بدانند که ما درجه مرحله پیشرفت‌هستیم و پیشرفت را به بینید ، چون روزها از طرفی نزدیک می‌شد و آنها می‌باشند کار خودشان را بگذارند و ما نظرات می‌کردیم و بعد روزهای آخر مرتب به محل می‌رفتیم که به بینیم چطور پیشرفت می‌کند ، طبیعتاً یک چگون هم باشد میزدیم برای جایگاه مهمانها اتفاقاً موقعی بود که هدایتی وزیر آموزش و پرورش بود و آن کنفرانس بین المللی وزراء را آموزش را دعوت کرده بود ، گفتیم خوب حالا که ما یک چنین کاری را می‌کنیم آنها را هم دعوت کنیم ، نوشتم به آنها رسماً "که یک چنین خبری هست وزراء را دعوت می‌کنیم که به بینند چه خبر است ، یکی جایگاه هم می‌باشند برای آنها درست می‌کردیم ، آنها هم می‌باشند که آشا میدنند می‌داشتند ، دست‌شوئی می‌داشتند ، از مهمترین مسائل دست‌شوئی بود ، با ورکردنی نیست . یک دوستی دارم که حالا در تهران است ، او می‌گفت که هیچکس فکر نمی‌کند که دست‌شوئی چقدر مهم است فقط موقعی که انسان بصرافت می‌افتد می‌فهمد که یادش رفته است . همه فکر آب و نان را می‌کنند . من توصیه اوتوی سرم بود و باید فکر همه چیز را می‌کردم خلاصه آمدیم واشخاص هم دید زدند که چند تا تانکر میخواهیم که پر از آب باشد و لوله کشی همه جا وکسانی که سرفایستاده اند دوازده ساعت بتوانند آب ببرند . شیر بموضع همه جا باندازه کافی هرچهارگوشی یک شیر بود و لوله کشی همه جا بود ، دست‌شوئی هم همه جا باندازه کافی در نظر گرفتیم و عوامل خودمان هم بعده گرفتند که صد هزار ساندویچ درست کنند ، بقول امریکائی ها فرانکفورتر یا هات‌داغ ، با یتصورت ما بتوانیم با اینها شام بدھیم با پیپسی کولا یا کوکاکولا ، یادم نیست ، یکی از اینها ، اینها را ذکر می‌کنم برای اینکه اینها جزء خاطراتم هست و اساس کار ما بود ، زیر بنای کار بود ، بعد گفتیم حالا چه بگوئیم ، گفتیم خوب این مردم که جمع شدند ، یک چیزی باید گفته بشود یا خوانده بشود ، فکر می‌کنم سرهنگ یحیوی بود که سرهنگ زاندارمری بود ولی در ارتباط با سواک هم بود ، خودش یا نمیدانم همکارانش ، یک طرح قشنگی آور در مورد این دعا که یک خط خوانده می‌شد و بعد آمین می‌گفتند و پنج ، شش خط بود ، نصف شب می‌باشند این کار بشود ، یعنی مردم جمع می‌شوند که این کار انجام بشود . تا آن موقع هم ما می‌باشند گفتارهای تهیه می‌کردیم و موسیقی میزدیم و

مردم را توجیه می کردیم . در یکی از روزهایی که من میرفتم برای همین تمرين باز بفکر مرسید که مردم جمع می شوند ، شلوغ می کنند و حرف می زنند ، چه طور می شود اینها را متوجه کرد که چکار کنند و چه بگویند ؟ پشت بالای آن جایگاه ، آنجا که مردم نمی دیدند یک تاج بزرگ گذاشتیم تویش چراغ گذاشتیم ، پیمان را من گعنوان گوینده انتخاب کردم برای اینکه به مردم بگویید که جریان اینست : که یکنفر می آید و این دعا را میخواند ، آخرش آمین باید بگویند ، مخصوصاً من توصیه کردم که توجه کنید که عده زیادشما در اینجا در واقع اینقدر گویای احساس شما نیست ، اگر شلوغ کنید میشود یک حمام زنانه خیلی خوب ، تنها موقعی شما می توانید احساس خودتان را ابراز کنید که به اتفاق باشد و بانظم باشد . بوسیله پیمان به مردم گفتم که اینجا وزرای آموزش جمع شده اند ، دارند نگاه می کنند و خیلی توجه به این برنامه خواهد شد ، شما دقیق کنید که با اتفاق آمین بگویند ، این نحوه را هم ما پیش بینی کردیم که این چراغ که روشن شد باید بگوئیم آمین . روز مربوط فرارسید ، حالا شما فکر کنید که همه پرچم هارا زده ایم ، و تمام خطکشی ها شده ، و از نظر صحته خیلی خوبست و من هم از ظهر با همه همکارانم آنجا بودم و اشتھائی هم به غذا نداشتیم چونکه نمیدانستیم چه میشود ، حالابیست و پنجمین شهریور است ساعت ۴ شروع کرد به بادآمدن و خاک بلند شد . من گفتم ای دل غافل ، ماتحقیق کردیم آن برنامه را اما اگر خاک بگیرد چه بکنیم اما از ساعت ۱ یعنی از یک و ده دقیقه اتوبوسها شروع کردند به آمدن و درجای وسیعی که برایشان پارکینگ درست کرده بودیم ، اینها دانه دانه می آمدند و می رفتند سرگای خودشان ، کاملاً درست نقشه داشت اجراء میشد ، واقعاً با سازمان و واقعاً دیدنی بود چون هیچ وقت در ایران یک اجتماع با این بزرگی بانظم بوجود نیامده بود و تصور هم نمیکنم تا حالا هم بانظم چنین چیزی در ایران بوجود آمده باشد ، همه میرفتند سرگایشان جامیگرفتند ، افسران هم سرکارشان بودند ، پرچم ها شروع کرد به حرکت کردن ، من واقعاً باید بگویم مثل اینکه خدا باما بود و بادخوابید . کم کم هوا تاریک میشد در این موقع یکدفعه دیدم که علیا حضرت با اتفاق ولیعهد وقت ویکی دیگر از بچه ها آمدند . اصلاً ما منتظر آنها نبودیم . چادری هم زده بودیم برای ارتباطات ، آمدند و برای من خیلی تعجب آور بود ، حالا ساعت ۶ شده بود و تمام مردم سرگایشان بودند ولی از زمین که چیزی دیده نمیشد چون چراگها هنوز روشن نبود و تقریباً یک قدری هم تاریک بود علیا حضرت آمدند و نگاه کردند و من هم محل را بایشان نشان دادم و رفتند ، من خیلی تعجب مردم که تشویقی هم نکردند ، ولی با خودم گفتم که خوب چیزی را ندیدند و خبری هنوز نشده بود ، همان موقع دیدم که دو تا هلیکوپتر هم پرواز میکند ، من فکر کردم حتماً اعلیحضرت هستند ، خبردار شدند و من هنوز هم

نمیدانستم از کجا خبردار شدند.. الان که با شما صحبت میکردم حدس زدم و گفتم او یعنی خبرداده است . فقط روز قبل از این جریان سپهبدایادی آمد و متوجه با سرهنگ را و یعنی صحبت کردند ، کنار پله هائی که برای جایگاه درست کرده بودیم ، من تعجب کردم که ایادی اینجا چکار میکند ، چون من که به ایادی اطلاع نداده بودم ، فکر کردم "حتما" او یعنی گفته ، حالا او یعنی چه گفته ، حالا متأسفانه اونیست که بگویید ولی "واقعا" آن کاری که او کرد و من قدر کارش را هم میدانم و کارش را خوب انجام داد و ترتیبی داد که آن سنگها را جمع کنند و آن خط کشی طبق نقشه ما شد و در سر هرچهار گوشی یکنفر افسر ، ستوان یکیا ستوان دوم گذاشت . دیگر هرچه بود همکارهای دیگر کردند ، رئیس شهربانی بود ، رئیس اتوبوسرانی بود ، آن نماینده کارگرهای بود ، تمام بیابان برق کشی شد ، رئیس برق تهران آجودانی بود ، ظرف مسدت کوتاهی تمام آنجارا برق کشید ، چراغ گذاشت ، پایه گذاشت و پولی هم از مانگرفت واقعا" خودش خوش را داد ، فوق العاده ما خوش وقت شدیم (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۳ ب

آقای پهلوی : خلاصه ذکر خیر آجودانی را میکنم چون آن موقع مادرتنگنا بودیم و فکر می کردیم که اعتباری نداریم که اینجاها را برق کشی کنیم ، فکرش رانکرده بودیم که این خروج دارد ، او آمد و تمام کار را با عوامل خودش کرد ، ما آن شب بقدرت کافی برق داشتیم ، حالا مسئله این بود که موقعی که ما می خواستیم این زمین را انتخاب کنیم ، او یعنی می گفت آقا مگر دیوانه شده اید ، چرا آمدید اینجا در بیابان ، کنار جاده کرج زمین صاف و تخت ، همانجا می ایستید ، من با و گفتم آنجا اشخاص فقط پشت سر طرف جلوئی را می بینند ، و اصرار کرد که "حتما" مابرویم آنجا ، و بعد می گفت که چرا نصف شب و می گفت فکر میکنید که از نظر اینمی چقدر خطناک است ، اگر یک صدای تیر در برود همه روی هم دیگر میریزند ، من گفتم که نه این برای اعلیحضرت است و چنین کارهای نمیشود و خیالت راحت باشد ، بهر حال بدستگاه ساواک اطلاع بدھید که آنها پیشگیری های لازم را بکنند ، چون او حق هم داشت و میگفت جز محوظه که شما روشن کرده اید پشتیش همه تاریک است چه میتوانید بکنید ، ممکن است سی هزار نفر آن پشت جمع شوند ، جلویش را نمیشود گرفت ، صحراء باز است و ممکن است مردم بیایند . گفتم چه بهتر که مردم بیایند نصف شب ، ولی او حسن نیت داشت در این زمینه . با این ترتیب ما دیدیم که هلیکوپترها روی صحنه هستند و فکر کردیم که ممکن است اعلیحضرت باشند ، نمیدانستیم ، ولی همینکه اعلیحضرت رفتند یکدفعه دیدم که همکار من آمده بگویید که : آقا دستم بدامن شما ، گفتم چه خبر است ، گفت که مردم آب میخواهند ولب آنها هم کپک زده از ظهر تا حالا ایستاده اند ، گفتم آقا ما که حساب کردیم ، آب بقدر کافی در

تانکرها هست چطور آب نیست ، گفت آب هست ولی چون از آن سر شیره را بازمیکنند به این ته دیگر نمیرسد . من خیلی ناراحت شدم و گفتم چه بکنیم ، یک دوستی دارم که حالا در تهران است و درجه وضعی است نمیدانم ، تقی امامی ، او خیلی کارگشا بود ، یک طوری گیرش آوردم ، گفتم تقی دستم بدامنت ، من یک چنین مسئله دارم ، تو اگر میتوانی دوتانگر آب بفرست برای ما ، واقعاً من نمیدانم اوچه کرد ، بعداز ۲۵ دقیقه این تانکرها رسیدواین مسئله را مازیر پاگذاشتیم ، گفتم الحمد لله ، بعد ساعت ۷ یا ۸ بود که ما ساندویچ را توزیع کردیم ، حالا تصور کنید که ساندویچ باید دیشب حاضر میشد ، توی یخچال نگهداری میشد و شب توزیع میشد ، تابستان بود دیگر ، ساعت ۸ بمن گفتند که یکی از اینها دل پیچه گرفته ، من باور کنید یک دفعه تصور کردم که اگر غذا مسموم باشد چه میشود حالا بکدفعه متوجه شدم که مثل گلوله دارم سربالائی تپه را میدوم ، خدا شاهد است مثل یک جوان ۲۵ ساله نگاه کردم دیدم که یک رئیس برق داشتیم شفافی ، دیدم مثل گلوله او هم دارد میدودم یاد طرف من ، من یکدفعه همان موقع فکر کردم ، که عجب بین او و من فرق نیست ، من دارم میدوم وزیر هم هستم ، او هم رئیس برق آنجا بود مثل یک کارگر او هم میدود ، یک مرتبه با این نتیجه رسیدم که وقتی انسان یک آرمان دارد ، آنوقت دیگر مقام واقعاً مطرح نیست ، این درسی بود که آنجا گرفتم که انسان باید در زندگی آرمان داشته باشد اگر آنرا داشت واقعاً مقام مطرح نیست ، من کار خود را می کردم و او هم کار خود را می کرد ، منتهی هر کس مسائل خودش را دارد پژوهشی معنی ندارد ، اگر به اشخاص پر بفروشیم آن موقع اینطوری نمی دود اگر ماها واقعاً آدم بودیم آن موقع می باستی همینطور می دویدیم ، واقعاً آنها می خواستند یک کاری که آرمان آنها هم بود خوب انجام بشود . واقعاً درس و تجربه فوق العاده بود ، همه کار میکردند باور کنید خانم ، هیچکس از من یک جزئی اضافه کار نخواست ، اصلاً هیچکس صحبت آنرا نکرد ، من فکر می کردم که با شخصی پاداش بدهم ولی هیچکس نگفت که من این کار را کردم و بمن اضافه کار بدھید ، این مطلب فوق العاده است .

سوال : بعد اعلیحضرت تشریف آوردند .

آقای پهلوی : نه اعلیحضرت نیامند و قرار نبود بیایند . بعد ساعت ۱۱ بود که مدعوین رسیدند ، آنها خودشان سازمان جداگانه داشتند که می باستی از آنها پذیرایی میشد که وزیر آموزش و پرورش وقت آنجارا اداره می کرد خودش آنجا بود ، سنا تورها را دعوت کرده بودیم : شریف امامی و غیره همه آنجا بودند . دولت را دعوت کرده بودیم ، آنوقت از ایلات هم در واقع یک عدد را دعوت کرده بودیم با لباسهای محلی ، جلو برای تزئین کار ، رویهم رفته منظره خیلی لشگی بود ، تاج آن بالا ، سور ش

میدرخشد ایلات هم با لباسهای قشنگ در جلو بودند و تمام صفاتی مردم که خیلی زیبا بود . آن آخوندی هم که می باستی دعا میکرد بموقع آمد و بموضع مطالبه را گفت و سخنرانی خودش را کرد و صدایش هم خیلی گرم بود ، بموضع هم شعر خوبی میخواند ، بدون کار خاصی بکنیم ، فضای خوبی بوجود آمده بود ، همه در انتظار نصف شب بودند تا اینکه ساعت معهود فرا رسید و آخوندی را که گفتم اورا همان سرهنگ پیدا کرده بود، که میگفتند اورا ساواک چک میکند . من تصورم این بود که این دعا وقتی خوانده میشود مثل سیستم شعر فردوسی خوانده میشود ، این تصور من بود ، چون روحیه آن زمان روحیه فردوسی بود ، وقتی این صدا بلند شد دیدیم که این شخص دارد بسبک آخوندی میخواند ، کار گذشته بود دیگر ، مطالب را با همان لحن خواند و آخرش هم آمین گفت و تمام شد .

سؤال : مردم چطور بودند .

آقای پهلبند : مردم فوق العاده منظم بودند اصلا" باور کردند نیست خدا شاهد است دلیلش این بود که مردم فهمیدند چرا آمدند و قبول کردند که بیایند ، دلیلش همین بود ، چون با آنها گفته بودیم اینکار را داریم میکنیم ، یعنی از اول روسای آنها میدانستند که چه میخواهیم بکنیم ، مطلب هم یک چیز تازه بود که نصف شب دور هم جمع بشوند . بقدرتی مرتب و منظم بود که هیچگونه ناراحتی ما نداشتم فقط یک موقع من دیدم صدای آمبولانس ها بلند شد ، قبل از اینکه نصف شب بشود ، بعد بمن گفتند که یکی از زنان کارگر زائید ، صدای آمبولانسها مثل گلوله همینطور میآمد و بجا بود و من خوشحال بودم که این بدرد خورد ، شیر و خورشید سرخ آمبولانس آورده بود ، خلاصه آن موقع این جریان طی شد ، وقتیکه کاملا" تمام شد ما یک نفس راحت کشیدیم و مردم کم کم شروع کردند برگشتن و اتوبوسها هم منظم بود ، همه که رفتند من ماندم با رئیس شهریاری و شهردار و رئیس اصناف و چندنفری که عوامل اصلی بودند و همکارانم ، جا میعی بود ، جباری بود ، حالا خاطرم نیست کی ها بودند، زواره بود و چند نفر دیگر و کسانی که کار برق را می کردند ، بعد یک نفس راحت کشیدیم و هوا هم فوق العاده عالی بود و با این ترتیب جریان آن خاطره تمام شد . فردا شب آن شب من رفتم به کاخ علیا حضرت ، حضور اعلیحضرت ، اعلیحضرت فرمودند : پهلبند گفتم بله قربان ، گفتنداین چه وضع دعا خواندن بود .

سؤال : چون به سبک آخوندی خوانده بود .

آقای پهلبند : بله لحن آخوندی بود ، حالا همه ما فکر می کردیم چون همه ورزشکارها

آنجا بودند ، کارگران هم بودند ، فکر می کردیم این هم مثل شاهنامه خواهد بود .
همه انتظار یک چنین چیزی را داشتیم ، حتی آن سرهنگ فکر نکرده بود که این
چطوری میخواند . من نمیتوانستم آن موقع به اعلیحضرت بگویم که تقصیر من نبود ،
قشنگ نبود که من بگویم تقصیر دیگری بوده ، گفتم بله قربان ، بعد فردا پیش رفتیم و
آخوند را احضار کردم و گفتم آقا تو خجالت نکشیدی . این چه وضع دعاخواندن بود ،
او گفت شما شهری ها نمی فهمید و اضافه کرد که صدای من فقط برای شما نبوده حرف
درستی زد و درست عمل کرد ، او گفت که من برای مردمی خواندم که در روستاها هستند
چون ۹۹ درصد مردم در روستاها هستند .

سوال : این مراسم از رادیو پخش میشد .

آقای پهلوی : بله پخش میشد آخوند گفت شما در اینجا گوش کردید ، مردم روستا از دعا
یک چنین لحنی را می فهمند و راست میگفت و من فکر میکنم که آن خبطی که ماهما
در تهران می کردیم همین بود و بهمین دلیل گفتم که صدای رادیو و تلویزیون از بالای
سر روستائی ها رد میشد ، بهمین دلیل آن مردم حرف آن آخوندرا می فهمیدند ، آن
آخوند در واقع خدمت کرد . درست است که ما ناراحت شدیم و اعلیحضرت هم فهمیدند
چرا اینطور شد ، ولی در واقع درست بود چون آن کسی که در روستا ، چون به موازات
این برنامه ما بتمام شهرستانها نوشته بودیم بیموضع و به استاندارها گفته بودیم
که مردم در مساجد جمع بشوند و دعا بکنند ، فقط همین برنامه در تهران نبود ، بلکه
در تمام مملکت برنامه برای این کار بود ، تمام ایران داشتند دعا می کردند ، خوب
در آن موقع که در تمام مساجد نصف شب مردم دعا میکردند ، باید هم یک چنین
برنامه پخش بشود .

سوال : همه جا نصف شب بود این برنامه

آقای پهلوی : درست نمیدانم واقعا " ولی میدانم که آن صدا در نصف شب پخش می شد
حالا در یک شهری خود استاندار یا فرماندار رفته بود و ترتیب کار را در مسجدی
داده بود یا نداده بود من نمیدانم ولی طرح ما این بود که همه آن موقع جمع بشوند
و این برنامه پخش شود . بهر حال این برنامه بخوبی و خوشی تمام شد . تنها وقتی که ما
کارمی کردیم یک اتومبیل آمد و رد شد از جلوی ما و یک مدتی هم ایستاد . من از
همکارانم پرسیدم کی بودند ، آنها گفتند که از سفارت امریکا سی . آی . ای آمده
بودند . به بینند چقدر شیطان بودند ! بعده " یکی از روزنامه های فرانسوی را
آوردند و بمن نشان دادند که نوشته بود که : ایران بتازگی شروع کرده به سبک

چین کمونیست دارد تظاهرات انجام میدهد . این تنها تعریفی بود که ما شنیدیم ، حتی اعلیحضرت هیچ بما نگفتند بارک الله ، هیچوقت نگفتند و من فکر میکنم که اعلیحضرت نفهمیدند چه شد یا اینکه فکر کردند که اویسی این کار را کرده ، بمن فقط گفتند این چه طرز دعا بود . و من هم هیچوقت به اعلیحضرت نگفتم ، یعنی آنچه که بشما گفتم ، یک کلامش را هم به اعلیحضرت نگفتم که من چه سهمی داشتم و همکارانم چه کردند ، اصلاً این فکر چطور بوجود آمد ، چون همه فکر می کردند که یک دستوری از دربار آمده یا اعلیحضرت چیزی بنم گفته اند .

سؤال : در حالی که هیچوقت نمی دانستند .

آقای پهلوی : بله ولی به صورت آنها بقدرت خوب همکاری می کردند ، قبول نمی کردند که اعلیحضرت دستوری نداده اند ، و الا که همکاری نمی کردند ، همه فکر می کردند که اعلیحضرت همه چیز را می دانند .

سؤال : راجع به جشن‌های دیگر ، در بیشتر این جشن‌های ملی وزارت فرهنگ و هنر نقش اساسی داشت و بیشتر روی فکر وزارت فرهنگ و هنر بود .

آقای پهلوی : نه ، این تنها چیزی بود که فکرش مال ما بود .

سؤال : جشن ۲۵۰۰ ساله فکرش از کجا آمد .

آقای پهلوی : آنرا بعد صحبت میکنم ، بترتیب تاریخ اگر بخواهیم جلو برویم ، جشن تاجگزاری را باید بگوییم . جشن تاجگزاری طبیعتاً فکری بود که بسرا برای اعلیحضرت بوجود آمد ، چون در آن موقع فکر کردند که وضع مردم رو بخوبی است چون انقلاب شاه و مردم را کرده بودند و فکر می کردند حالا موقعی است که میشود مسئله تاجگزاری را مطرح کرد ، آنجا هم زمان زیاد نبود ، سرپرستی آن جشن بسا تیمسار یزدان پناه بود که یکی از خدمتگزاران صدیق اعلیحضرت بود تا آخر عمر و من اورا بعنوان کسی می شناختم که چه در حضور وچه در غیاب حرفش را به اعلیحضرت میزد و متاسفانه در دو سه سال آخر او را یک قدری کنار گذاشتند و من میدانم چه کسانی این کار را کردند ولی بہتر است نگوییم . یک چیزی به اعلیحضرت راجع به و گفته بودند که کنار رفت و تصورم اینست که آنروزها خیلی به شادی روز های قبلی اش نبود ، او از دوران رضا شاه یکی از افسران لایق رضا شاه بود ، واقعاً با تمام جاش خدمت می کرد . اورا خیلی خوب انتخاب کردند بعنوان رئیس جشن ،

وزیر دربار علم بود . طبیعتاً یک برخوردي بین علم و او بود ، برای اينکه او باید قاعده‌تا" اينکار را داشته باشد زيرا در تاجگزاری اعليحضرت وزیر دربار نقش اساسی را می بايستی میداشت ولی اينطور نشد و اين توهينی بود به او، اما چون يزدان پناه تجربه تاجگزاری رضا شاه را داشت ، اعليحضرت اورا انتخاب کردن‌که از آن تجربه استفاده کنند ، انتخاب فوق العاده خوبی بود ، چون او فقط نرفت روی آن گذشته بلکه کوشش کرد که از ساير کشورها فيلم بگيرد ، مثلًا" تاجگزاری ملکه انگلستان و ساير مراسمی را که میدانست که من وارد جزئیات آن نیستم . من اورا در جريان کار چند بار دیدم ارادت خاصی داشت به رضا شاه ، فرزندان رضا شاه و والاحضرت شاهدخت شمس هم اورا دوست داشتند و گاهی بطور خصوصی ما بمنزلش می‌رفتیم و اورا می‌دیدیم . وقتی که جريان گذشت بعد ها در يك روزی که پيشا و بودیم بمن می‌گفت : باور کنید گاهی اوقات ساعت ۲ بعدازنصف شب از خواب بيدار می‌شوم و فکرمیکنم که بايد يك کاري را انجام بدهم همان موقع ياد داشت می‌کنم و بر می‌گردم و می‌خوابم . يعني اينقدر بكارش علاقمند بود . او يك شورائي درست‌کرده بود که از سازمانهای مختلف نماینده داشتند ، نماینده من معاونم جباری بود که خدمات او در اين جشن فوق العاده ارزنده بود و يك راههای جلوی پای ما گذاشت که فوق العاده به نفع ما تمام شد و خيلي باشها مت عمل کرد و چون اين گذشته است باید بگويم ، از جزئياتی که در آن جلسات می‌گذشت من نمیدانم ولی گاهی اوقات مطالب مهم را به من اطلاع میدادند ، در آن موقع فروغی هم در آن کار شركت می‌کرد چون برای منظره جشن يك كميته هنري درست شده بود که رياست آن با فرهنگ وهنر بود و چند نفر ديگر و از جمله مهندس صادق در آن شركت می‌کردند و در زمينه تزيين خيابانها و تغيير خودکاخ گلستان تصميم می‌گرفتند ، علاوه بر اين در داخل تالار سرودهای که خوانده می‌شد مثل ايجاد کر وارکستر وايجاد قطعات جديده ، برای آن مراسم می‌بايستی که مصنفيين ما شروع بكار می‌کردند و تمرين می‌کردند و ما می‌بايستی يك ارکستر ۱۲۵ نفره برای خارج تالار آماده می‌کردیم که وقتیکه آن مراسم اجراء می‌شد و موكب اعليحضرت و عليا حضرت از کاخ در می‌آمدند و خارج می‌شدند ، آنجا می‌بايستی سرودهای خوانده می‌شد و کارهای ارزنده انجام می‌شد . در واقع وقتیکه وزارت فرهنگ وهنر تشکيل شد ، ما قبل از آن هیچ کار سانسوری نکرده بودیم ، وقتیکه هنرهاي زيبا بطور کلي ازوازهای فرهنگ وقت جدا شد و همچنین اداره کل باستان شناسی جدا شد و ضمieme شد ، از آن چيزی که وظائفش بما محول شد از جمله سانسور بود چون مسئله کتابخانه هم ضمieme کار ما شد ، بررسی کتاب هم بما محول شد با عواملش ، بنابراین نه من تجربه در سانسور داشتم ، نه روحیه ام با سانسور آشنا بود و نه اينکه شخصا" کتابهای رسيده‌گی می‌کردم ، فقط می‌دانستم يك مراسمی يا کارهای انجام می‌شود و ادامه بيدا می‌کند . بعدها درگير شدیم ، وقتی که مسئله

فیلم پیش آمد ، یعنی درگیر مسئله سانسور شدیم ، اینرا بگویم که چندبار با من صحبت کردند و گفتند آقا اصلاً چرا شما چرا میخواهید مسئله سانسور را در اختیار وزارت فرهنگ و هنر نگهداشی ، سی میلیون کتاب را ، اینرا مثلًا بدهید به وزارت کشور با ورکنید من با عقیده به آنها می گفتم ، می گفتم محل هنرمندان است ، محل نویسندهان است اگر جای دلسوزی درباره نویسنده داشته باشد اینجا است . وزارت کشور چه دلسوزی دارد ، وزارت کشور است ، زاندارم در آن هست ، ما مور فرماندار هست ، جای سانسور اگر جایی باشد نه در شهریانی است نه درجای دیگر بلکه در اینجا است ، چون در درجه اول یک فرهنگی میتواند بدرد دل یک فرهنگی برسد . با وجود اینکه بطور کلی سانسور بدنام بود من روی اصل اعتقادی که داشتم اینرا نگهداشت و لا راحت می توانستم آنرا رد کنم . چون آزمون درخواست شد و من گفتم نه ، ما دلمان پهلوی نویسنده ها بود . اما اینقدر که مسئله سانسور مطرح شد دو عامل اصلی داشت ، حقیقت داخل آن اینقدر نبود ، دو عامل اصلی بود که مسئله را مطرح میکرد ، یکی تعداد جوامع مختلفی که در ایران بوجود آمده بود ، شما فکر کنید که ما مجلس شوری داشتیم که خیلی حفظ میکرد ، یعنی یک دیدی داشت در مسئله سانسور ، مجلس سنا داشتیم که دید دیگری داشت . دانشگاهها داشتیم که دید دیگری داشت ، بازار دید دیگری داشتند مذهبیون دید دیگری داشتند ، چطور میشد یک سانسوری بوجود بیاید که همه اینها راضی باشند . بنا براین یک مسئله بود ، غیر ممکن بود و یا خیلی کم ممکن بود که یک پیسی بوجود بیاید ، بمحض اینکه مسئله سیاسی مطرح بود ، چند دید داشتند ، مسئله مذهبی بود ، چند دید وجود داشت ، هر کس یک دیدی داشت ، من خاطرم هست یک کتاب مذهبی بوجود آمد که گوشه اش میخورد و یک فاوری به بهائی ها میداد ، مگر میشد مذهبی ها آنرا قبول کنند ، اصلاً تمام مملکت را بهم می ریختند ، وزیر دربار تلفن می کرد که شما این آقا رایک طوری راضی کنید . پس به بینید اشکال مسئله این نبود که ما می خواستیم قدرت نهایی کنیم که من این را میخواهم ، اصلاً صحبت این نبود . ما گیر کرده بودیم در بین جریانات فکری فوق العاده متغیر و متنوع و بوجود آوردن هم آنگی بین این افراد اصلاً غیر ممکن بود . خیلی کم ممکن بود که کتابی نوشته بشود که جهات اجتماعی یا سیاسی یا مذهبی داشته باشد و کسی صاحب نظر نباشد ، یعنی از یک گروهی سروصدا بلند نشود ، اینرا بگذارید درکنار یک جنبه سیاسی ، در سالهای آخر یک جنبه سیاسی گرفت ، مسئله حقوق بشر در ایران بصورت مسئله سیاسی مطرح شد . این در واقع استفاده کرد از این تنوع و این پربرلمی که برای ایران موجود بود و هیچکس نمی توانست اینرا توضیح بدهد که چگونه میشود که یک سانسوری موجود باشد ، و یک چیزی بگوید که به یک گروهی برخورد . اما آن روحیه که در ماه که آن بالا بودیم حکم می کرد آن روحیه که شاهنشاه اسمش را گذاشته بودند استقلال سیاسی ، نه

سوال : فضای باز سیاسی

آقای پهلوی : یک چیز دیگر بود... حالا یادم می آید و بعداً "خواهم گفت که بمناسبت این طور تلقین می شد که ما بروجдан خودمان آنچه که فکر می کنیم خوبست، البته درسطح من و برای مملکت عمل کنیم ، دولت هم عملاً" بهما گفته بود که شما این وظیفه را دارید ، یعنی باید بررسی کنید ، بررسی کتاب عملاً" مطابق دستور باما بود و یک سازمانی داشت ، دقایق آنرا یقین دارم جباری خوب میداند ، چون جباری در درگیری با دولت ، وقتی که مسئله میشد ، من اورا می فرستادم در موارد درگیری چون او در جریان مطالب بود ، اما عمل سانسور را که ما نمی کردیم ، یک معلم می کرد . یک معلم هم ردیف آن نویسنده که ازوزارت آموزش منتقل شده بود به آنجا . ایراد سانسور را کی میگرفت ؟ داریوش همایون می گرفت ، امثال داریوش همایون .

سوال : که آن زمان روزنامه داشت .

آقای پهلوی : بله در روزنامه بود و امثال او ، استادان می گرفتند ، برای اینکه نشان بدھیم که ما ها نظری نداریم و این من نیستم که سانسور میکنم ، این معاون من نیست که سانسور میکند ، این یکنفر است که این کتاب را میخواند و نظرش را میدهد ، درچهارچوب آزادی که در مملکت بوجود آمده . نه ما با دستور داده ایم تازه اگراشتباه بکند ، ساواک کتابهای راجع میکند مطابق دید خودش که اخودش یک دید دیگری داشت ، چیزی که ایراد پیدا کرد این بود ، یک چیز دیگر قبلاً می خواستم بگوییم یاد رفت ، حالا بعد ، ایراد این بود که وقتی که یک کتاب را میشدوی خصوص در مورد فیلم وقتی که جلویش گرفته می شد یک پایگاه قدرت دیگری بوجود آمده بود که آنهم علیا حضرت بود ، کسانی که اطراف علیا حضرت بودند آنها کسان دیگری بودند و دید دیگری داشتند و شاید آنها هم حق داشتند ، بنابراین برای اینکه آنها بدانند ، آنچه که بنظر من رسید ، گفتیم آقای داریوش همایون ماسی نفراتم داریم از بین استادها ، گفتیم این بررسی ها کنار ، چون بررسی اینکار را می کند ، ما نمی کنیم که ، شما بیائید بررسی کنید و من شخصاً" از شما خواهش دارم که شما قبول کنید که این کتابی را که برای شما میفرستم بررسی کنید و اینقدر هم بشما می دهم ، و از جمله رضای قطبی و هر شخص دیگر که فکر می کردیم که می تواند اینکار را نجام بدهد . از قطبی هم خواهش کردیم که این کار را بکند ، چون دستگاه تلویزیون جزء دستگاههای بود که لیبرال بود یعنی بیشتر میرفت بطرف آزادی . ما کنسرواتیو بودیم؛ ما ها بطورکلی این دو جریان فکری را داشتیم ، من دستگاه تلویزیون را

لیبرال می دانستم ، دستگاه فرهنگ و هنر را کنسرواتیو میدانستم ، این درست است .
اما خارج از آینه مسئله تبع افکار در بین ایت و جریان سیاسی .

سؤال : راهنمایی که میشد به کسی که کتاب را باید بخواند و بررسی کند برچه
اساسی بود ، و چطور فکر میکرد که چیزی باید سانسور بشود .

آقای پهلوی : او میدانست که "مثلاً" در کتاب نباید فحش به اعلیحضرت باشد ، عقلانی
کار میکرد و می دانست که نمیشود به امام رضا فحش داد ، چیز بدی را نمیشود گفت ،
مثلاً" یک چیز دروغ را گفت . من نمیدانم ، اینقدر میدانم که آن کسی که قضاوت
می کرد عقل خودش را جلوی خودش گذاشته بود و یک مقدار هم دستور العمل همداشتیم
که به چه مطالبی رسیدگی کنیم که آنرا خاطرم نیست ولی به حال بیشتر میرفت روی
تشخیص ایراد نداشتن یک چیزی از بعضی جهات .

سؤال : بیشتر توهین به سلطنت یا مذهب

آقای پهلوی : هردو مطرح بود ، کمونیسم هم مطرح بود مثلاً" اگر توده را یا
کمونیست را تشویق می کردند طبیعتاً" جلویش را می گرفتند ، یا در صورتی که نویسنده
به کمونیستی شناخته شده بود : گلسرخی ، این کتابهارا جمع آوری می کردند . این
وضع بود . اما در همین زمینه اگر یک لیبرال بود ، میگذاشت نویسنده کمونیسم
پخش بشود متنهای نویسنده‌گانی که ما داشتیم و کسانی که بررسی می کردند ، اینها بیشتر
کنسرواتیو بودندواز وزارت آموزش آمده بودند و یک دید معلمی داشتند ، همان دید
گذشته را داشتند . خلاصه در همان سال آخر من به سی نفر اطلاع دادم شخصاً" آقا شما
بیایید ، هیچکدام جز یکنفر نیامند . به بینید کنار نشستن وایرادگرفتن آسان
است ولی کسی که باید باید یک حرفی بزند ، مشکل است ، این بهترین دلیل است که
مسئله مسئله خود سانسور نبود مسئله دیورژانس ، مسئله اختلاف عقیده بود ، جریانات
فکری مختلف بود که در ایران موجود بود ،

سؤال : این سی نفر نظرشان این بود که "مثلاً" باید هرچیزی چاپ بشود .

آقای پهلوی : من کاری نداشتم می گفتم شما بیاییدو اگر میگوئید کتابی خوب است
من چاپش میکنم ، میگویند خوب است ، من آزادش می کنم ، ولی شما که لیبرال هستید
واستاد هستید و دانشمند هستید ، شما که با حسن نیت هستید بیایید ، و کار را بشما
رجوع می کنم و اینقدر هم ، پول نسبتاً" خوبی هم بود ، بطور ساعتی در اختیاراتان

می گذاریم . هیچ کدام نیامدند ، چرا نیامدند ، برای اینکه می دانستند چواش را ندارند ، می دانستند بالاخره یک حرفی را باید بزنند ، هر حرفی بزنند یک گروهی با آن مخالفاند و آنوقت این را تلفیق بکنید با جریانات سیاسی آنوقت مطلبی که خوبست برای شما بگویم که بی انصافانه مرا شخصاً " چوب میزدند با این توضیحاتی که بشما دادم و سازمانم را ، در واقع باید بگویم که با نهایت صمیمیت و صداقت نسبت بوطن مان کار می کردیم ، واقعاً " درست نبیست ، بعد یکروزی هو یدا بمن گفت که من میروم و میگویم که تقصیر تو است و اینها سانسور می کنند ، من گفتم هویدا اگر شما این کار را بکنی ...

سوال : یعنی به اعلیحضرت بگویند

آقای پهلوی : نه خیر ، یعنی میروم پای تلویزیون میگویم یعنی اعلام میکنم که تمام تقصیر توهست ، من گفتم اگر تو اینرا بگوئی ، من هم میروم و میگویم که دولت بما دستور داده وما هم داریم وظیفه خودمانرا انجام می دهیم و تقصیر هویدا است . یک دفعه فردا دیدم که بله هویدا رفته در تلویزیون گفته است که بله یک عدد از صدرنشینان بخودشان اجازه می دهنند که درمورد فیلم و کتاب نظارت کنند اصلاً " بماچه ،

سوال : این درجه تاریخی بود

آقای پهلوی : همان سال آخر بود موقعی که سی چهل نفر از نویسندهای نهادی ترتیب داده بودند و مسئله حاد شده بود و افتاده بود در تلویزیون و رادیو و روزنامه ها که بله صدرنشینان نشسته اند و به خودشان اجازه میدهند که درمورد فیلم و نوشته اظهار نظر کنند و این یعنی اینکه من اصلاً " میگویم چه نظراتی اصلًا " ول کنید یعنی واقعاً " یک عدم مسئولیت کامل . خوب من دیدم که چکار میتوانم بکنم در مقابل یک چنین چیزی . من اگر بخواهم یک مصاحبه بکنم یک شکافی در دولت پیدا میشود ، اینها هم از خدا میخواهند ، ولی می دانستم که این یک از آن طرف اعلیحضرت و علیا حضرت که بحق ، چون آنها پایگاههای بودند که نمی باستی بآنها ایراد وارد بشود . کار کار دولت بود ، تمام جوری گفتند که می باستی بهمه کمک کرد و آزادی وغیره وغیره باشد ولی مسئله اساسی همان بود که بشما گفتم که ما اولاً چه بوب اختلاف عقیده های زیاد را در ایران می خوردیم ثانیاً " اینکه مسئله یک مسئله سیاسی شده بود و دستهای این را میکشاندند به رادیو و تلویزیون و بروزنامه ها ، برای اینکه اینرا با و بزنند برای اینکه یک مسئله بوجود بیاید و این نظر من است در این مورد (پایان نوار ۳ ب)

شروع نوار ۴

سوال : دو سوال مختصر از شما دارم که مطرح میکنم اولاً "شورایی که تصمیم میگرفت راجع بصلاحیت کتاب یا فیلم ، اینها دو شورای مختلف بودند یا اصلاً" شوری بود یا افرادی بودند .

آقای پهلوی : درمورد کتاب افراد بودند ، اداره کل نگارش که داشتیم کتابها آنجا میرسید اینها به سلیقه رئیس اداره کل نگارش ، می فرستاد برای هر کسی که فکر می کرد توانایی ارزیابی کتابی را دارد ، و آن فرد تصمیم می گرفت آنها هم نظر اورا اجراء میکردند .

سوال : یعنی اگر یک فرد میگفت که کتاب نباید چاپ بشود این کافی بود برای اینکه کتاب نشود .

آقای پهلوی : همانظور که در وزارت آموزش عمل میشد ، عیناً آنها عمل می کردند ، اگر شکایتی می شد و بمن می رسید دوباره می دادم بررسی کنند .

سوال : درمورد فیلم گروه بود

آقای پهلوی : درمورد فیلم شوری بود که می دیدوا ظهار نظر می کرد

سوال : در مورد کتاب یک سوال پیش میآید که بعضی اوقات اجازه داده میشد که کتاب چاپ می شد و بعد جمع می شد ، این چطور بود .

آقای پهلوی : این دیگر در اختیار ما نبود دیگر مثلًا" ، واين نشانی میدهد که در چهارچوب کار ما و در چهارچوب آنچه در ایران می گذشت و بدليل همانکه قبلًا" گفتتم چون آنها می کردند خودشان نویسنده بودند و معلم یا هنرمند بودند و اینها طبیعتاً" یک قدری آزادتر عمل می کردند ، اینست که تنها کسی که جمع می کرده ، ساواک بوده .

سوال : ساواک آنوقت با شما چک نمی کرد که سوال وجواب باشد .

آقای پهلوی : ما در ارتباط با ساواک بودیم ولی دیدما دو دید جداگانه بود و من فکر میکنم ، همیشه اینطور قضایت میکردم که ساواک را دستگاه خدمتگزاری همیشه

می دانستم و فکر میکنم درآن افسران فوق العاده لایق و خدمتگزاری هم بودند و جای تنافس است که آنها هم چوب خوردند اگر یک سیاست هایی بدی اجراء شده است، آن مسئله دیگر است و من نمیدانم ولی طبعاً "آنجا هم تشکیل شده از ایرانی هایی که بعضی ها خوب بودند و بعضی سختگیر بودند ، بعضی ها سخت قلب بودند ولی نمیشود با یک چوب همه را زد ، باید گفت که لااقل تمام کسانی که من با آنها در ارتباط بودم ، آنها آدمهای فهمیده بودند ، ولی آنها یا اطلاعاتی داشتند که به ما نمی دادند ، یا مثلاً" دید دیگری داشتند که جمع می کردند و چون دستگاه مخفی بود طبیعتاً میشود فکر کرد که اطلاعاتی داشتند . که بیما نمی دادند یا یک چیز دیگری فکر می کردند که ما نمی دانستیم ، شاید اگر می دانستیم هم ترتیب اثر نمیدادیم ، چون درجه ارچوب کار ما نبود . بهرحال اینطوری میشد که کتاب جمع میشد.

سوال : آنوقت سوژه هایی که بیشتر باعث این میشد که کتاب چاپ نشود ، گفته می شود که بیشتر مربوط به مذهب میشده

آقای پهلوی : من دو سه بار خاطرم هست که مسائل مذهبی پیش آمد که حتی مسائل مذهبی در ارتباط با دربار بود ، گاهی اوقات وقتی علماء احسان می کردند که یک چنین کتابی دارد چاپ میشود ، فوراً" به وزیر دربار رجوع می کردند و وزیر دربار هم رجوع می کرد و ما هم نظر وزارت دربار را اجرا می کردیم .

سوال : آنوقت غیر از این موضوعات ، چه موضوعات دیگری مطرح بود .

آقای پهلوی : چیزهای چپی بود ، چون همانطور که خود شما هم درآنجا زندگی می کردید و میدانید در واقع کمونیست ها با برنامه ریزی خیلی خاص و پیشرفته کار می کردند ، بعضی نقاط ضعف جوانها را خیلی خوب برآحتی گیر می آوردند ، همانطور که دیدیم درخارج هم خیلی خوب عمل کردند ، در خود امریکا هم خوب دارند عمل می کنند واقعاً" بهرحال برنامه های خیلی دقیقی داشتند وطبعاً" ما هم مراقب بودیم که مبادا جوانان ما ، مثلاً" فیلمی را بخاطر دارم که رد شد عنوانش "یک جوان" بود ، صورت جوان خیلی مطبوع بود ، خیلی بیگناه بود و این جوان عاشق یک دختری بود ، در عین حال این جوان کمونیست بود ، کمونیست سخت و روشن شد و در آخر مثلاً" مقامات مملکتی آن قدر با این جوان سخت می گیرند که این جوان خودش را می کشد . حالا تصور کنید این سمتی ایجاد میکند : یک جوان خوشروی که عاشق بوده و بالاخره برای خاطریک ایده ای که داشته حاضر شده خودش را بکشد . این طبیعی است که یک عده می گویند خوب حالا این کمونیست ها هرچه می گویند ولشان کنید ، آزاد باشند ،

یعنی همه میروند روی بخشش کمونیست‌ها ، طبیعتاً" این فیلم رد شد . برای خاطر اینکه درنها پیش‌بینی نداشتند که میکنند که کمونیست‌ها ای که خیلی فعال هستند ممکن بود باشند . یادم هست که این فیلم رد شد و یک چنین کارهایی می‌کردند که هیچ به کار عقل و آزادی واينگونه معانی مربوط نبود . مسئله بیشتر روی حساسیت ایران بود ، چون من یک مرتبه رفتم به مکزیک که میشود گفت یک کشور یک حزبی است ، پنجاه سال این حزب دارد کار میکند سه ، چهارده تا حزب دیگر هم هست ولی اینها هر هفته نیم ساعت برنامه تبلیغات کمونیستی دارند علامت داس و چکش و اینها می‌آورند می‌زنند ولی اینها سرحد دوهزار مایلی با شوروی ندارند که آن آذربایجانی روسی اصلاً" قشنگ می‌توانند بیاید به آذربایجان ایران و هیچکس هم نمی‌فهمد ، اینست که این آزادی را به خودشان می‌توانند بدند ولی حزب‌شان پنجاه سال است سرکار است .

سواء؛ بیشتر صنعت سینما را در ایران مثل اینکه با کمک بودجه وزارت فرهنگ و هنر نجح گرفت اینطور بنظر می‌آید آیا این درست است .

آقای پهلوی؛ نه ، واقعاً" نه ، شما دوچندین در نظر می‌توانید بگیرید ، یکی جبکه فیلم‌هایی که در بازار ایران ساخته می‌شد که فوق العاده تعداًش بالا گرفت و پیشرفت کرد و تعداد سینماهایی که بوجود آمد و تعداد شرکتها که فیلم می‌گرفتند ، تعداد کارگردانها وغیره اینها بستگی داشت به بازار و اوضاع کلی مملکت که همه چیز رو بخوبی بود و مردم بیشتر علاقه داشتند و پول داشتند و می‌توانستند سینما بروند ، سینما را یک مقداری گران کردند ، درنتیجه بازار سینما نجح گرفت و مردم تفریح دیگری هم نداشتند ، آن بستگی داشت به احوال کلی مملکت . یک جریان دیگر در واقع یک قسمت سینمایی ما داشتیم و فیلم‌هایی می‌گرفتیم در وهله اول آموزشی ، بعد اخبار و بعداً" فیلم‌های سندی درست می‌کردیم ، درمورد چیزهای مختلف ، مثلاً" مقدار زیادی فیلم در زمینه بناهای تاریخی ما درست کردیم ، رنگی و فوق العاده قشنگ و آن بازارش در واقع سفارتخانه‌های ما بود یعنی ما آنها را می‌فرستادیم به اطراف یا به آموزشگاهها ، یعنی در مدارس می‌گردانیدیم و با این ترتیب کار می‌کردیم .

سواء؛ آنوقت بعضی فیلم‌ها بود که می‌گویند با همکاری و کمک بودجه وزارت فرهنگ درست می‌شد ، فیلم‌هایی با مصطلح سنگین تر .

آقای پهلوی ، بله صحیح است بعضی از فیلم‌ها ، مثلاً" همین فیلم گاورا که شما مطرح کردید یک روز خاطرم هست که مهرجوئی تازه از امریکا برگشته بود ، خیلی جوان

خوش صورت و خوش بیانی بود و من هم خیلی خوشحال بودم ، چون ما در ایران تحصیل کرده سینما خیلی کم داشتیم ، تحصیل کرده که نحوه کار را در غرب بداند کم داشتیم و از ورود جوانانی که تحصیلاتی در زمینه فیلم کرده بودند خیلی استقبال می کردیم ، او مسئله فیلم گاو را مطرح کرد و از من خواهش کرد که اجازه بدھید هنرمندانی که در فرهنگ وهنر بودند با او همکاری کنند ، چون هنرمندان صرفا " کار تاتر می کردند ، هنرمندان خیلی خوب و ارزشمند هم بودند در آن موقع واقعا " در همین کار فیلم آن انتظای خیلی خوب بازی میکند . بقیه هم همینطور، نصیریان و غیره^۱ من هم موافق کردم و رفت و فیلم را گرفت . فیلم تمام شد و وقتی که تمام شد ، توجه دارید که پیس راهم بررسی می کردند ، پس در پیس یعنی درنوشه اشکالی نبوده هرجه بود در زمینه خود فیلم بود . من واقعا " درست یادم نیست چون واقعا " کار سانسور با افراد دیگری بود ، چرا این ماند ، چون کار بمن ارتباط پیدا کرد در یک زمینه که خاطرم است اینست که دونفر با یک لباس متحدا لشکل که نماینده قدرت دولت بودند می آمدند که نظارت بکنند تا آنجائی که خاطرم هست چون ۱۵ سال از آن موقع گذشته ، خلاصه می آمدند نظارت بکنند روی روستایی که هیچ چیز نداشت ، مثل^۲ فرض کنید که خیلی ابتدائی بود^۳ توجه داشته باشد که در حالی که الان همه صحبت آزادی را می کنند ولی یک سازمانی در چهار چوب یک مملکتی کار میکرد که بسرعت جلو میرفت و میخواست بدنیا بگوید که من کی هستم ، اساس جشن دوهزار و پانصد ساله این بود که بدنیا بگوید من کی هستم . در واقع تصور ما این بود و حالا یک چیز اصلی دیگری را بشما بگویم که فکر میکنم زیر بنای کارهای ما است از دید من ، ماهای یک کشوری بودیم در حال توسعه ، یک کشوری بودیم که افرادش در مورد هنر آن چیزی را که بشما گفتم آنطور فکر می کردند . من به نفع خودم در آن چهار چوب زمانی فکر نکردم هیچ وقت که هنر باید در خدمت هنر باشد و قبول هم نکردم حالا هم اگر بر گردم به آن زمان قبول نمی کنم . چون در آن موقع اعتبارات دولت باید میرفت در خدمت مردم و میرفت در خدمت دیگری یعنی در برنامه هایی که در توسعه ایران لازم بود ، یعنی اگر فرض کنید که اگر یک فیلمی بود که آگاه میکرد که ایران چطور کشوری است و سرفرازی برای ایران می آورد ، من قبول نمیکردم ، اما اگر یک فیلمی ایجاد شبهه می کرد برای بخصوص خارجی ها در خارج ، که ایران یک چنین کشوری است ، طبیعتا " قلب ، من پشت آن نبود و من فکر می کردم که بله ولی کاش با این پول یک کار بهتری می کردیم . چون ما در چهار چوب حرکت بودیم یعنی اگر واقعا " یک پولی را خرچ می کردم و یک نمایشگاه نقاشی هنرمندان صرفا " کارش را شروع می کرد ، برای این بود که نمی توانستیم بگوئیم نه ولی ایرانی که مجیدی رئیس سازمان برنامه اش در سال ما قبل آخر بمن می گفت ، که من خواستم برای کتابخانه از او پول بخواهم ، او بمن اینطور گفت ، می دانید که مملکت لان چه می خواهد؛ از مسافرت خارج می آمد

و خیلی هم خسته بود ، گفتم چه می خواهد ، گفت قبرستان ، رئیس سازمان برنامه مملکت بود ، یعنی می خواست بگویید مردم قبرستان هم ندارند ، شما چه کتابخانه می خواهید . ما در چهارچوب یک چنین مملکتی صحبت میکنیم و حالا یکدفعه اینرا فرا موش می کنیم و می نشینیم در تهران و می گوئیم چرا پول نمی دهید که از این فیلمها بگیریم . اینرا من بعنوان یک آدم ایرانی ملی قبول ندارم که به نشینم و بگویم که اگر من پولی دارم آنرا بدهم و فیلمی از این نوع بگیرم . من قبول ندارم و می گویم فیلمی بگیرم که به یک ترتیبی یک چیزی یاد بدهد به مردم ، قبل از اینکه عده معدودی بگویند به به چه فیلم خوبی ، این لوکس است برای ایران ، این تصور من است ، یعنی یک پله از آن کسی که می گفت میال مراغه ، من بهترم ، یعنی این نوع تفکر را برای زمانی می خواستم که اعلیحضرت اسمش را چه گذاشته بودند ؟

سوال : تمدن بزرگ

آقای پهلوی : بله تمدن بزرگ ، تمدن بزرگ یعنی اینکه ماسکانی را داشتیم که از اروپا برگشته بودند ، همان ابعاد و طرز فکری که در هنر در اروپا بودمی خواستند در ایران پیاده کنند ، اینرا می خواستند و فکر می کردند که آزادی یعنی این و این بنظر من درست نبود و این فقط در تمدن بزرگ ممکن بود ، حتی تصور من این است که موقعی که دانشکده هنرها زیبا در زمان رضا شاه درست شد ، این هدف بنتظمن در آن موقع غلط بود که هنرمند تربیت کنند ، آن موقع می باستی که معلم تربیت می کردند . معلم نقاشی می باستی تربیت می کردند نه هنرمندی که باید و سربارجا معاشر بشود ، که اصلاً جامعه نمی فهمید که این شخص هنرمند در کوپیسم است اصلًا نمی فهمند چه هست ، یکی از مسائل من این بود که با مایکعده نقاش سروکار داشتند که کارشان سبک کوبیسم بود ، من اینها را چه کار میکردم در اوائل هنرها زیبا ، هم نقاش بودند ولی بد راهنمائی شده بودند ، اینها بد راهنمائی شده بودند ، از همان موقع می باستی دانشسرای هنر بوجود می آمد و معلم تربیت می کرد ، میباستی نسل بعدی که بوجود می آمد خریدار هنر اینها می شدند ، آنوقت می شد وضع اروپا یا امریکا ، بنابراین ما وقتی که صحبت آزادی فکر و آزادی هنر را میکنیم در ایران باید تصور کنیم ، که اگر کسی یک تابلوی را هرقدرهم قیمتش باشد میخواهد بخرد ، و ما بگوییم نخر ، کار مردم است و هر که پول آنرا دارد میتواند بخرد و با این ترتیب ولی اینکه اعتبارات دولتی صرف کاری بشود که آن قدرها بدرد مردم نمی خورد ، صحیح نیست . مثلاً فرض کنید که یک فیلم دیگری نصیریان گرفته مثلاً هاللو ، آنهم یک فیلم دیگر است روی آنهم کار کرده اند ، من خاطرم نیست که با و کمک

کردیم یا نه ولی فکر نمیکنم ولی هنرمندان ما در آن کار کردند و کار چالبی هم هست ولی بهر حال یک چیزی از اجتماع را نشان میداد و یک چیزی را بروستایی یاد میدهد یک چیزی می‌گوید و صرفاً "سمبولیک نیست" یعنی در حالی که من به ارزش‌های هنری فیلم کاری ندارم ولی میخواهم اینرا بگویم که اگر یک جریان سیاسی مخالف کشور در خارج باشد فیلم‌هایی را تبلیغ میکند که اینرا بطرز خوب نشان میدهد و یا فیلم‌هایی را تبلیغ میکند که ایران را بدنشان میدهد، کدام؟ و جریان مخالف سیاسی هم بود، بهر حال این گونه جریانات مخالف سیاسی هم بود. بهر حال اینطور مسائل هم مطرح هست و صرفاً "مسئله سانسور را نمیشود در موقعیت تهران یا پاریس یا نیویورک در نظر گرفت، بلکه با یادسازی اینکه فیلم یک چیزی نیست که در یک اطاقی مطرح بشود، فیلم را همه می‌بینند و بهر حال بودجه مملکت را هم‌همه می‌دانند.

سؤال: در داخل دولت‌هیچوقت فشاری درجهت یا تشدید سانسور یا بازکردن بیشتر بود.

آقای پهلوی: در داخل دولت‌هیچکس نیامد یک مطلب خاصی را بگوید. تنها یک مطلبی که فوق العاده ارزش دارد که اینجا بگوییم اینست که در یک کمیسیون امنیتی که برای اولین بار مرا شرکت دادند، مسئله مطرح شد که اینرا رئیس‌ستان بزرگ ارتشتاران مطرح کرد که یک مطلبی بعرض اعلیحضرت رسیده که این کتابهایی که منتشر میشود حتی روی افسران جوان دارد تاثیر می‌گذارد، این گزارشی بود که ارتش با اعلیحضرت داده بود و می‌گفت اینرا بررسی کنید. در آن جلسه مسئله دیگری مطرح شد، معلوم شد که در مورد یک نفر نویسنده سازمانهای مختلف آموزشی انسانی مخفی فکر میکنند، وزارت فرهنگ یک برداشت، تلویزیون یک برداشت دیگر، وزارت آموزش یک برداشت و سا و اک یک برداشت دیگر دارد بنابراین مسئله این بود که مثلًا "آن کسی که وزارت فرهنگ میگفت کتابش چاپ نشود مثلًا" دانشگاه تهران از او تجلیل می‌کرد بعنوان نویسنده، بنابراین من پیشنهاد کردم آنجا، چون یک طرف قضیه سا و اک است و یک طرف قضیه موسسه آموزشی، گفتم من حاضرم مسئولیت را بمن بدھید و این افراد را در اختیار من بگذارید، من اول بین جهات دیگر هم آهنگی ایجاد کنم، که به بینم که مثلًا" نسبت به شاملو چرا وزارت فرهنگ اینطور رفتار میکند دانشگاه تهران اینطور و وزارت خانه دیگر طور دیگر، ما اول به بینیم که این کی هست و مقايسه بکنیم، اینرا هویدا. می‌توانست تصویب بکند و بگوید خیلی خوب اینکار را بکنید، من توانایی آنرا داشتم، یعنی برای من روشن نبود.

سوهال : چرا هویدا نمی کرد .

آقای پهلوی : من نفهمیدم چرا ، این یک جلسه بود که من این پیشنهاد را کسردم و پیشنهاد خوبی هم بود ، گفتم که ساواک وضعش جدا است ، ماهما همه با هم داریم کار می کنیم ، چرا ما باید اختلاف داشته باشیم ، اگر من مثلًا "جهت مخالفی گرفتم با فلان نویسنده ، خوب، پس باید بدانم چرا دانشگاه از او تجلیل میکند. دیدش چه هست . اول این اختلاف را رفع کنید و من حاضرم روی اصل ارشد بیتم به من این اختیارات را بدهید که من این کار را بکنم من اینها را دعوت بکنم و شما روی فرد فرد نویسنده‌گان فکر کنید وقتی که نتیجه گرفتیم جلوی ساواک ایستادگی میکنیم و میرویم بعرض میرسانیم که ساواک دارد اشتباہ میکند . ولی اقلًا" ماهای یک فکرداشته باشیم . این یک پیشنهاد فوق العاده خوبی بود از نظر سازمانی ولی هویدا گفت نه بگذارید همینطور که هست باشد .

سوهال : پس یک سوهال آخر دارم که با این دیدی که الان دارید و با این تجربه چندین و چند ساله که در زمینه خدمت به فرهنگ دارید ، اگر قرار بود دوباره کار را خودتان را تعقیب کنید آیا در جایی تجدید نظر می کردید و تغییری می دادید یا عین همان کارها را دوباره می کردید .

آقای پهلوی : این سوهال خیلی مشکلی است ، من بیشتر میرفتم روی دید مملکتی ، بیشتر میرفتم روی آن سازمان تحقیقات که بوجود آوردم ، آن سازمان تحقیقاتی که در زمینه شورای عالی فرهنگ و هنر بود می گفتمن آن در تماز زمینه ها تحقیق کنید و به بیند که مردم بطور کلی چه میگویند ، اصلاً" سطح اطلاعات مردم چه هست ، کمبودها چه هست ، من اینطور عمل می کردم و بیشتر در آن زمینه می رفتم . نمیدانم مثلًا" چه نوع مثالی برای شما بزنم ، مثلًا" در آذربایجان وقتی که ما شروع کردیم بکارکردن ، رئیس اداره کل فرهنگ گذاشتیم ، او هم تقلید می کرد ازما در صورتیکه او تقلید برایش لزومی نداشت ، او باید یک شورای محلى تعیین می کرد و میدید که مردم چه میخواهند ، کتابخانه میخواهند ، قرائت قرآن میخواهند ، چه بیشتر مردم می فهمند از فرهنگ ، آنرا جلو می انداخت ، کم کم مردم آموزش می داد که چرا نقاشی هم خوب است و اگر مردم قالی بافی را دوست داشتند آنرا تشویق میکرد ، یعنی باید می رفتم روی دید مردمی و اول آن چیزی را که مردم می فهمیدند خوبست روی آن کار می کردیم و کم کم آنها را آموزش میدادیم که چرا چیزهای دیگر لازم است ، یعنی روی مردم بیشتر کار می کردیم . ولی ما بیشتر روی برنامه های خودمان رفتیم واين شاید درست نبود ..

سوهال : خیلی متشرکم .